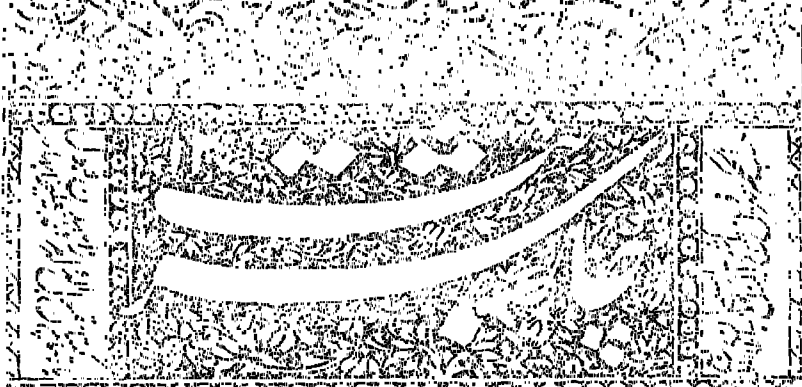


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

السلامة من كل غم وحزن
والهمم من كل غم وحزن
والهمم من كل غم وحزن

بارس مطايع الفان
جبار جود الاستنان
عبد الرحمن خان
شكرستان افادت سبی به



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بمقابلہ صحیحہ مرقوم علی مصنف زیادت بعضی از خوشی منزل اغلاط و غواشی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

صناعتنا عا
و محراب اوتان
و محراب اوتان
و محراب اوتان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

فہماتوینہ عیسیٰ بن مریم علیہ السلام

و در نبل جسد به پر کردن فاشیت اجزای آن که چون انستی که بحر کربان را کانت بداند که کمال
 از سه جزو است سبب و قوت و فاصله سبب و قوت و ضیاع کلمه و حرفی بود و آن دو قسم است
 سبب ثقیل و سبب خفیف سبب ثقیل آنست که هر دو حرف آن متحرک بود و چون هر دو حرفی یکی از آنها
 و سبب خفیف آنکه حرف دوم آن ساکن باشد چون هر دو حرف یک کلمه سه حرفی است و آن هم در نوع بود
 مقرون که آنرا مجموع نیز گویند و مفروق مقرون آنست که حرف اول و دوم آن متحرک و آخرین
 ساکن باشد چون شمار و ساز و زان و بکار و مفروق آنکه اول و آخر آن متحرک و اوسط ساکن باشد مثلاً
 مثل لله بهای محضی و آخر بر وزن فاع و تاهی غنی نزد و در حقیقت این اخل حرف نیست والا
 همه را و حرف لله الحرف گفتندی فاصله نیز دو قسم بود و کلمه چهار حرفی و پنج حرفی اول
 صغری و دوم اکبری مانند و وجه تشبیه قلت و کثرت حرف است فاصله صغری یک ساکن
 بعد از متحرک متوالی دارد چون صنایع و وزن مثلاً و کثرتی است بر چهار متحرک متوالی و یک ساکن
 در آخر باشد مثل سنگه و وزن فعلن که مستغفل محمول است بر می نال سبب ثقیل
 این عبارت کافیت کم از کمالی زان پس جمل سنگه و در مقام بحث است اکنون گویم که تعالین
 مرکب است از تین جمع مقدم بر دو سبب خفیف و مستغفل عکس آن فاعلاتن از یک تدرج جمع
 در میان و سبب خفیف و متعالین از یک فاصله صغری و تدرج جمع در آخر و متعالین عکس
 و فاعلاتن از یک تدرج جمع و سبب خفیف در آخر و فاعل عکس آن مفتولات مرکب و سبب خفیف
 مقدم بر دو تدرج مفروق و مس تقع لن منفصل مرکب است از یک تدرج مفروق و میان و سبب خفیف
 و فاعلاتن منفصل مرکب است از یک تدرج مفروق مقدم بر دو سبب خفیف و اتصال و اتصال
 از کتابت دریافت باید کرد و فائده آن در این مشتمله معلوم شود و انتشار این کتاب را به
 از چنانغ و شربت استعمل این مقام در ساختن و دو شب تحریر احوال از خافات بحر کور
 که نیکو شده همه سالکند بعضی مشتمل و بعضی مستحسن بافتند و در این بحر کور
 و مشطوبه حرامند و این نیز باید اختیار قائل ناموزون آن باشد که موافق با این باشد

سبب ثقیل و سبب خفیف و فاصله سبب و قوت و ضیاع کلمه و حرفی بود و آن دو قسم است
 سبب ثقیل آنست که هر دو حرف آن متحرک بود و چون هر دو حرفی یکی از آنها
 و سبب خفیف آنکه حرف دوم آن ساکن باشد چون هر دو حرف یک کلمه سه حرفی است و آن هم در نوع بود
 مقرون که آنرا مجموع نیز گویند و مفروق مقرون آنست که حرف اول و دوم آن متحرک و آخرین
 ساکن باشد چون شمار و ساز و زان و بکار و مفروق آنکه اول و آخر آن متحرک و اوسط ساکن باشد مثلاً
 مثل لله بهای محضی و آخر بر وزن فاع و تاهی غنی نزد و در حقیقت این اخل حرف نیست والا
 همه را و حرف لله الحرف گفتندی فاصله نیز دو قسم بود و کلمه چهار حرفی و پنج حرفی اول
 صغری و دوم اکبری مانند و وجه تشبیه قلت و کثرت حرف است فاصله صغری یک ساکن
 بعد از متحرک متوالی دارد چون صنایع و وزن مثلاً و کثرتی است بر چهار متحرک متوالی و یک ساکن
 در آخر باشد مثل سنگه و وزن فعلن که مستغفل محمول است بر می نال سبب ثقیل
 این عبارت کافیت کم از کمالی زان پس جمل سنگه و در مقام بحث است اکنون گویم که تعالین
 مرکب است از تین جمع مقدم بر دو سبب خفیف و مستغفل عکس آن فاعلاتن از یک تدرج جمع
 در میان و سبب خفیف و متعالین از یک فاصله صغری و تدرج جمع در آخر و متعالین عکس
 و فاعلاتن از یک تدرج جمع و سبب خفیف در آخر و فاعل عکس آن مفتولات مرکب و سبب خفیف
 مقدم بر دو تدرج مفروق و مس تقع لن منفصل مرکب است از یک تدرج مفروق و میان و سبب خفیف
 و فاعلاتن منفصل مرکب است از یک تدرج مفروق مقدم بر دو سبب خفیف و اتصال و اتصال
 از کتابت دریافت باید کرد و فائده آن در این مشتمله معلوم شود و انتشار این کتاب را به
 از چنانغ و شربت استعمل این مقام در ساختن و دو شب تحریر احوال از خافات بحر کور
 که نیکو شده همه سالکند بعضی مشتمل و بعضی مستحسن بافتند و در این بحر کور
 و مشطوبه حرامند و این نیز باید اختیار قائل ناموزون آن باشد که موافق با این باشد

در بوشان سال خامس عشر از معارف اوسیه و علوم عجمیه ایما بیای نهال تحقیق
رسایده و از بارند قیق را که انجی شگفتانده متوجه خشت اصابع این فصل است
به تحریر کتب جدید بنمید و در نظم و نشر گردیده و ماده آن قوس عظیمه بین الماخون است بی
چون برسد راجع عشر از الف مائین از هجرت هشت سال بعد تالیف شجره الاکام
نهر الفصاحه بحسب اشارت برادر بزرگش مسوده شده بود پیوسته غیرت تساو بی بارود
اورا برین میدیشت که چند سطر می نام او نیز در کوهی شاهد یاض کرده و لیکن ازین سبب
که مباد است این را شنیده انکار هم هر چه در دل میدیشت بر زبان نمی آورد و با همکار
که تا گوارا گوشتی را که درین می نامی را قسطی را ازین خواهش شد قلم برگرفته آن وقت
شما را در این فصل است که بخور ستم از منطق و حکمت شیخ میر علی استیونی مخصوص
به جرین استقامت و کمال انصاف می بر میان عووض قافیه هم درین کتاب سطر
اگر چه هر کس طالبان سخن را بموجب بار و نیاز و انتزاع خواهد بود چون محبتش با فقیر شبیه
نمود و درین سبب که در کتب و دیار و بیجا هم همه مستوع و مقبول و دست پارس خارش
ابنم که هم در دست است این فصل کرده آمد چون نام فصل درین نسخه شریست و ضمیمه
از چار فصل غامض بریده زبان متخل زحمت تحریر نشد به چار شریست موسوم گردید
نیز برین که بعد تالیف قرة العین مقدم الذکر است اثریه محمدیه نیز پیشتر ان گفت
شریست اول هر دو و چار تاغ سنت چار تاغ اول و عروض چار تاغ دوم و قافیه چار تاغ
عروض منقسم به نیز تاغ سنت آیان اول در بیان اطف شکر اسامی بحر نوزده گانه سالم
تقدیم جدید است و در شرح کیفیت شراب تاغین ترکیب و بساطت آنها تاغ سوم
در ذکر کلمات و زبانی حروف مکتوبی و ملفوظی آیان چهارم است
و در بیان این بیستم سال بر گردن قافیه اجزای ارکان آیان ششم
و در کتاب تحریر این شرافات آیان هفتم متضمن چکانیدن غسل بخور از نشان

این کتاب را در بوشان سال خامس عشر از معارف اوسیه و علوم عجمیه ایما بیای نهال تحقیق
رسایده و از بارند قیق را که انجی شگفتانده متوجه خشت اصابع این فصل است
به تحریر کتب جدید بنمید و در نظم و نشر گردیده و ماده آن قوس عظیمه بین الماخون است بی
چون برسد راجع عشر از الف مائین از هجرت هشت سال بعد تالیف شجره الاکام
نهر الفصاحه بحسب اشارت برادر بزرگش مسوده شده بود پیوسته غیرت تساو بی بارود
اورا برین میدیشت که چند سطر می نام او نیز در کوهی شاهد یاض کرده و لیکن ازین سبب
که مباد است این را شنیده انکار هم هر چه در دل میدیشت بر زبان نمی آورد و با همکار
که تا گوارا گوشتی را که درین می نامی را قسطی را ازین خواهش شد قلم برگرفته آن وقت
شما را در این فصل است که بخور ستم از منطق و حکمت شیخ میر علی استیونی مخصوص
به جرین استقامت و کمال انصاف می بر میان عووض قافیه هم درین کتاب سطر
اگر چه هر کس طالبان سخن را بموجب بار و نیاز و انتزاع خواهد بود چون محبتش با فقیر شبیه
نمود و درین سبب که در کتب و دیار و بیجا هم همه مستوع و مقبول و دست پارس خارش
ابنم که هم در دست است این فصل کرده آمد چون نام فصل درین نسخه شریست و ضمیمه
از چار فصل غامض بریده زبان متخل زحمت تحریر نشد به چار شریست موسوم گردید
نیز برین که بعد تالیف قرة العین مقدم الذکر است اثریه محمدیه نیز پیشتر ان گفت
شریست اول هر دو و چار تاغ سنت چار تاغ اول و عروض چار تاغ دوم و قافیه چار تاغ
عروض منقسم به نیز تاغ سنت آیان اول در بیان اطف شکر اسامی بحر نوزده گانه سالم
تقدیم جدید است و در شرح کیفیت شراب تاغین ترکیب و بساطت آنها تاغ سوم
در ذکر کلمات و زبانی حروف مکتوبی و ملفوظی آیان چهارم است
و در بیان این بیستم سال بر گردن قافیه اجزای ارکان آیان ششم
و در کتاب تحریر این شرافات آیان هفتم متضمن چکانیدن غسل بخور از نشان

این کتاب را در بوشان سال خامس عشر از معارف اوسیه و علوم عجمیه ایما بیای نهال تحقیق
رسایده و از بارند قیق را که انجی شگفتانده متوجه خشت اصابع این فصل است
به تحریر کتب جدید بنمید و در نظم و نشر گردیده و ماده آن قوس عظیمه بین الماخون است بی
چون برسد راجع عشر از الف مائین از هجرت هشت سال بعد تالیف شجره الاکام
نهر الفصاحه بحسب اشارت برادر بزرگش مسوده شده بود پیوسته غیرت تساو بی بارود
اورا برین میدیشت که چند سطر می نام او نیز در کوهی شاهد یاض کرده و لیکن ازین سبب
که مباد است این را شنیده انکار هم هر چه در دل میدیشت بر زبان نمی آورد و با همکار
که تا گوارا گوشتی را که درین می نامی را قسطی را ازین خواهش شد قلم برگرفته آن وقت
شما را در این فصل است که بخور ستم از منطق و حکمت شیخ میر علی استیونی مخصوص
به جرین استقامت و کمال انصاف می بر میان عووض قافیه هم درین کتاب سطر
اگر چه هر کس طالبان سخن را بموجب بار و نیاز و انتزاع خواهد بود چون محبتش با فقیر شبیه
نمود و درین سبب که در کتب و دیار و بیجا هم همه مستوع و مقبول و دست پارس خارش
ابنم که هم در دست است این فصل کرده آمد چون نام فصل درین نسخه شریست و ضمیمه
از چار فصل غامض بریده زبان متخل زحمت تحریر نشد به چار شریست موسوم گردید
نیز برین که بعد تالیف قرة العین مقدم الذکر است اثریه محمدیه نیز پیشتر ان گفت
شریست اول هر دو و چار تاغ سنت چار تاغ اول و عروض چار تاغ دوم و قافیه چار تاغ
عروض منقسم به نیز تاغ سنت آیان اول در بیان اطف شکر اسامی بحر نوزده گانه سالم
تقدیم جدید است و در شرح کیفیت شراب تاغین ترکیب و بساطت آنها تاغ سوم
در ذکر کلمات و زبانی حروف مکتوبی و ملفوظی آیان چهارم است
و در بیان این بیستم سال بر گردن قافیه اجزای ارکان آیان ششم
و در کتاب تحریر این شرافات آیان هفتم متضمن چکانیدن غسل بخور از نشان

یاغ چشمه بیدار سر و تقطیع و تقطیر رطوبت آن در خلق مشتاقان و دیگران است
 ضروری است که یاغ چشمه بیدار سر و تقطیع و تقطیر رطوبت آن در خلق مشتاقان و دیگران است
 بر ویت داشته و ترانه نیز میگفتند چنانچه قافیه انقسام یاغ دارد و یاغ اول
 و بعضی لغوی قافیه در استعمال آن عرفا با قافیه حروف و بعضی یاغ دوم و آن پنج
 مرآت عیوب است و فی تذکیر القاب و محله است یاغ سوم و بعضی یاغ چنانچه پنج
 مشتاق است شربت دوم باید که چنانچه سر و کار دارد و صرف این یاغ در سطحات
 این یاغ است شربت سوم رسیده چنانچه ریخته میشود چنانچه اول ملواری
 و کوی فقرات شربت و بعضی از آن رسیده یاغ اول شرف ضلالت
 این سوم شربت و چنانچه دوم مختصر و یاغ است یکی از اخبار خوش مذاقان
 اغراض نوعی که در چسان انجام باید رسانید و دیگر ختم چای بودی که کنار این یاغ
 چنانچه سوم آب میوه درخت کایت و نصیب چای یاغ است یاغ اول استی بر کایت
 آب و ما شربت و شربت می کشید یاغ دوم و زن یک کایت یعنی که سبزی یاغ شربت
 و شربت یاغ سوم مخزن کایت ساده که رونق باز گرفت شربت چای ابل یاغ
 یاغ چهارم پر از زعفرانی است که در انیش زبان یاغ خلاصه خوش طعمی روی روز و زبان
 شربت چهارم از یک یاغ مال مال آب بجز آنکه زبان کی بچار یاغ رسانیده می یاغ
 عذبا البیان بار شستا فان بفرقت یاغ دوم و رطب اللسان فرمای شسته لبان و شربت
 مصداق باشد یاغ سوم بشارت فخری نصیف تازه کن یاغ سخنان و ز کار شسته
 یاغ چهارم در ریختن نصاحت ریش با بای بعضی توانین که دانستن که چنانچه یاغ

اول از چای یاغ اول شربت اول در میان لطف شکو استاسی محور نوزده
 در میان لطف شکو استاسی محور نوزده
 در میان لطف شکو استاسی محور نوزده

(Marginalia in Persian script, including various notes and repetitions of the main text, written in a cursive style.)

در کیفیت معنی کسر قوت ۱۲

مجلس

از اصل
مؤلف
مستخرج

وہ اس قدر کہ

۱۰۰

[illegible]

Handwritten signature: *Handwritten signature*

10

10

100

[illegible]

زنا

14

۱۰۰

پادشاه عادل
سازان صنعت کرده
چهاربانی نیست
و هیچ عقل درین
بخت مراد الهی نیست
الکلی

فصل فی بیان احوال و سیرت

منش و دوازده گنج مجاویزه هر عاقل مؤمنان طبع بعد در ایستادست تضمین کیفیت بحال
مستخرج از دوازده مصراع یازده صفت مؤمنان تواند نمود که عاقلی این را از این
دور و دوازده دیگر تحریر مصراع از آن لعل آمد که گفتن آنها و
والا آنجا هم اندر هر دو که نوشته آید به سطرهای چند که در پیش از این تحریر
تجدید یافته است و هم توقع آنکه که صاحبان این مکتوبات را در این
طایفه است که شخص قادر بر ایجاد و تدوین آن و توانمندی در این

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

<p>مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول</p>	<p>مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول</p>
---	---

از تو خوش نظر
کرانه بمانی منظمه
بعد کانت بجا
زای پیغمبر
معلوم باید کرد
غلام خجست
که در پیر
خیل جدا گانه
قبل از تاسیس
از انست که گفتا
در بیان تاسیس
گفته اند از غلام خجست
از بخاری
خبر چهار گانه
که بعد از آن
آن محل خرج
در روز دوازدهم
غلام خجست که

بر جان من وصل عید باد
 ناله و دلاکی با صفای
 قهر سکون در ناله حرف
 بزم ناله طعنه کینه
 بزم ناله طعنه کینه
 بران جانی سکون
 علف ناله تو شود
 کوهست تو در ناله
 تو کوهست تو در ناله
 ۲۲
 مادی علی و علی السلام
 دشتین در پیش
 جبهت آن بصل
 تابیده شد که در
 شعل نیست و نیست
 بعد از آن بلا فصل
 و چون امر و عقیدت
 از آنها نیست نیست
 خصیت یک دشتین
 کوهست تو در ناله

هم بشرط عدم غیر لفظ موافق در توجیه مانند ابله و سلسله که قافیه آن را لاله نیز درست است
 از هم که در بلبل قافیه بآن سازند و اختلاف حرکت و سکون می صول در مصرعین پیش می رود
 امل قافیه دوم تقدیری نام دارد و نزد صاحب مفتاح تقدیری اگر مخمل نزن نگردد و دخل و غلط
 مثل فلک و بحر صلاح کار که در مشرب کجا بدید برین تفاوت رها نه کجا مستجاب کجا بدلت
 این شعر دانند گان این فن را از خواص عیب باز میدار و غالب خواهه هم از فوط بلبل
 اندیش اندر عیب گوارا داشته باشد این عیب بین شعر بنظر که کوری انسان کان صاحب مفتاح
 حمیده او دیگر اختلاف می مثل حرف و مشرق در جمع ملوچی فارسی حرف تازی هم از قبل
 مثل شک سنگ چه لبه کثرت و زو و اجتماع حرفین قریب این روی مخم هم همین حال دارد
 مثل اعتقاد و عتماد و کائنات با انقیاد و اعتراض با ناز و التذاذ و شواظ این عیب با
 اکفا ناسند و اختلاف و ف هم که آنرا **سنا** گویند جواز ندارد چون با و زین می یون
 و تاخت یافت و شاد و کاشت یک غزل شعرا می این اختلاف دریا و واور واد داشته اند مانند عید
 و عود و لیک با الفصحی یکی جمع نشود و اعاده قافیه هم در مصرعین صحیح نباشد و اگر بطریق
 واقع شود محسوس است زو اند می بعد روی اند در صورت عدم موافقت می مصرعین عیث
 بر فساد قافیه شود اندر داخل عاده بود در مصرع چه اگر جفت و اند دو کلمه معنی باقی ماند
 در می یکی بجا و دین باشد چگونه قافیه هم می تواند شد و زو اند مراد از صرف وصل و غیر آن باشد
 چون فتم و شنیدم بر زن و خفتن و گفتی و دیدی می می خوف و جهول دهد و بر و گریان و شنیدن
 و غزبان و رفغان و پاچان باغبان و مخانه و بخانه و پر و مراد ترا و گلها و مکتهها و گلستان و نسیم
 و دهم و کنم و می بر می عا جزم شعاعی و انشوری می بیکار و بیکار و مسرت و بد و مسرت
 و دل خوش و بدوش و باهوش و کوبسار و چشمه سار و آبدار و نیره دار و شکر زار و بنزل از سکون
 چه در آن اختلاف می قافیه شود لیک شیطست که زو اند مصرع افاده یک معنی و الا فاعا
 نباشد مثل گریان و رفغان برین مقام الف و ف و شمرده میشود و نون و می حروف کوره

در اولی از تازی

۱۱
 بعضی را در بارگاه
 کلاه استاده و کلاه
 ۱۲ غلام حضرت سید
 شمشیر خاوه قوی و با
 ۱۳ تفاوت و غیر آن
 ۱۴

یعنی میگویم ماضی بایستی شکم مع الفیه مانند رفیقیم و میگویم وزن صد
و مجهول نیز و اول آن بر مضارع و الف قبل نون در جمع و صفت یعنی اسم فاعل
و خاص مجمر بر خانه در اسمی جمله قبل الف چرا و بایستی قبل الف جمع و مصدر
و شین و کاف تازی می پر کار و میم در دست خدا در خورشید بایستی بوز در یاد و شین
در کو بهار و ال در آبدار و ز در سبیل و اریسته و حرف وصل محسوسه اگر در هر دو صفت باشد
اطلاق خروج بر آنها و انباشت فرید و ناره یک طرف لاسر و ضمائر که گاهی وصل و گاهی خروج
و فرید ناره نه چون میم و شین میم و شین میم و شین میم و شین میم و شین میم و شین میم
تجسس میم و شین ناله و جنبید ازین عین باشد از جهت که باینها نون مصدر ملحق شود و آن
حرف وصل است ماکفته ایم که بهر حال حرف وصل است و نیز موافقت تنقید بان
در دیدم و شین میم بر حرف وصل شمرده اند اگر غلط می بود چرا حساب میکردند بخلاف
برندش و شکندش که آنرا فرید گفته اند و ال از خروج نون اصل و میم و شین را از خروج
و یار حرف وصل چنین قافیه مارا از عدم توافق رومی غلط فهمید و در جنبید و ناله جنب
و ناله معتبر نداشته اند بخلاف و در کش و هم کش و هم کش و هم کش و هم کش و هم کش و هم کش
باین معنی باقی می ماند و در صفت ماضی می نیر می نیر می نیر می نیر می نیر می نیر می نیر
و ال شین کش و در شین و چ که بکسر میماند سوامی کش و شین کش و شین کش و شین کش و شین کش
اصول صیغه ماضی درین فن یک لفظ شمار کرده اند بی ملاحظه زیاده یاد و ال در صیغه ماضی
بر امر و پیدا که در شمر و نون و ر بودن و کش و نون و فرمودن و کش و نون و کش و نون و کش و نون
یافته میشود و الا بایستی که شمر و نون کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون
و فرمودن میماند و کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون کش و نون
در و مره تو را این که میباید را میگویند و در الفضا صاحب اشارت به آنست که در صیغه ماضی
بعد از و نون و ال امر وصل آمده است این الفاظ که نوشته شده اگر موافق آن ظاهر

در دست هم باشد که چون نانا نوسم غم خیزد
 غم خیزد غم خیزد غم خیزد غم خیزد

[illegible]

۲۵
 که از زبان جمیع بندگان و از دامن
 و خج عباد که از دهن برون می آید
 که متصل آن باشد و درین دو خج که در میان
 شایسته آنست و درین دو خج که در میان
 برسد و تقارب خج فیه و درین دو خج که در میان
 محل متصل که از دهن برون می آید و درین دو خج که در میان
 که از دهن برون می آید و درین دو خج که در میان
 از دهن برون می آید و درین دو خج که در میان
 و بای بود و البته درین دو خج که در میان
 و بای بود و البته درین دو خج که در میان

[illegible]

لمؤلفه شعر بت من کرد تا سرخ از سعادست به دل بچاره ام در خون قنار دست
سز و گری پای نگذاریم بر خاک به اگر مجلس در روزی بخت به درین حال احنا صفا و صفا
و دست یف البصره قنار از لفظ قنار دست مقابل لفظ احنا و آنچه باقیست مقابل دست باشد
و همچنین کمال اسماعیل در قصیده که بنام قافیہ آن یار و کار نهاده و دست سجده و یف و صفا
کار دست گفته کار و مشهور است حرف رابط و قائل کار را از کار جدا کرد و یار قافیہ شته
و دال را با رابط جمع نموده بجای یف شته **مسئله** یک در میان یک تشبیه یافت به وزن اریز
و حیاتش فیت به تشبیهاتش گرفته بانون نفی جمع کردیم شته شد و این تخمین کسب نموده
بمخلاف پروانه که تخمین کسب مجرب است در شعر حافظ و در محمول بنام قافیہ بلفظ باشند و یار
از روی کتابت اعتبار کنند **لمؤلفه نظم** نهی بین باغ جوانی به چرخ شسته و باغ خضر از لب
ز عالم خبر گیری من مذات به که صبر قرار دارم آفته بی تو به نامی فته بغیر باغ بقا فتحه باغی بغیر
یاغ بقای که قافیہ نشان گیر **لمؤلفه نظم** غیر تو گشاید ما را به فریاد رسی نازار اید رسی
در فغان چون گل به صفا کس بسینه اندازد و غلام می کشی فریاد رسی معروف باید خواند و از
بسینه بسج باید کرد و قافیہ دست شود و نه را که باقی باشد حرف نفی شته و اخلافت باید دید
معاف قافیہ پس که قافیہ وضوح باشد تا شد میان قافیہ لیکل بقدر دیگر که کرده می گیرد و می
بجست و حروف لقبها باشد **مسئله** و مقصد بقیه و هروف برد و یف و امر ب
و موصول هر چه که حرف موصول را از ان مقید گویند و موصول را با با بعد موصول
شمارند و قافیہ اگر در آخر یک سکن با قبل روی شته باشد و روی هم سوا می حرف عوضیان
ساکن بود مانند تیر و شیر آنرا **متروک** نامند و اگر در میان و ساکن یک سطر که واسطه شود
چون **مسئله** گوهر سوم **مسئله** اثر باشد و اگر دو سطر که واقع شود مثل بادشاه و پارسا نامه
مثلاً **مسئله** و اگر سه حرف سطر که میان دو ساکن افتد مسمی **مسئله** اگر دو سطر
مشک خلق و غنچه در **مسئله** و آن بود در آن چهار سطر که در میان دو ساکن آید و این قافیہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰
 تو کلبه یاران
 آب پاشان که در کلبه یاران
 خطا افتاده بود از افتادگی و دروغ و کذب و
 ابی و دروغ و خجالت و خجالت و خجالت و
 باری و نامشروع و نامشروع و نامشروع و
 غلام و غلام و غلام و غلام و غلام و
 عالم چه کند و عالم چه کند و عالم چه کند و
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳

دو کلمه از مادر عروس هم بشنود هرگاه دو کس را با هم مناقشه رود و بدو شخص محاکمه دهد
چون یکی از آن دو نفر گفتگوی بسیار بی نایده و سبک باشد
هم بشنود یعنی از طرف ثانی آب شنیدن مشهور و پیش
حیا کردن این بجز در شستن آیه در جگر داشتن معنی
نامروی آب بی بجای نمی آید خور و نیشی می خور کار کردن بی اندیشه است
شکر آب ملال ظاهری که از دوستان و دوستان بهر سر و چرخان کردن بزرگ شدن
و شتر بند و فیل بند انواع تغذیه بی انگه گاران این باعث ملاک می باشد و باقی
سلاست از دگر و با سخنان سید کنایه از تنگ آمدن تر آمدن نیز همین معنی دارد و این
راه رفتن و آمدن نیز یک شیدان مراد از راه رفتن بکمال غرور و نخوت بر خود چیدن
بمعنی اظهار کبر و خون کبر و تراشیدن و آب کش رنگ و آب گل از رنگ شتر شتر شتر
و کبر و تر و کبر و سر کردن و سر کردن و کبر و کبر و سر کردن و کبر و کبر و سر کردن
تنگ شتر شتر است از کشتی و چرخ و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی
وقت از زمانی که کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی
و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی
کشتی از آن دو دسته گل خانه دیگری از کشتی و نام شتر شتر شتر شتر شتر شتر
بر و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی
آب شیرازی نه صفایان و کشتی شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
آب آوردن آب کبر آوردن آب مر و آید آوردن آب لولو آوردن و کشتی
بهر ساندن بهار نخی آل آب در چشم عطای مغرب بضم می کسر سینه و کشتی و کشتی
از دو کشتی لطمی لبنان چرخین بهار شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر شتر
باغات محله در صفایان گلچان نیز نام محله باشد باغ نظر باغیت در کرمان مر کفر

[illegible]

سید علی حسینی
فرستاده است
سید علی حسینی
فرستاده است
سید علی حسینی
فرستاده است

4

۲۰۰۰

[illegible]

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

عنه ظاهر جمع تاخر باشد مهال اگر چه شش شمار باشد و بجز کربال و عجم و کربال و عجم از آن خبر نیست و اگر چه در کتب گفته است که در کربال و عجم از آن خبر نیست و اگر چه در کتب گفته است که در کربال و عجم از آن خبر نیست

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و دختر سه پاره را بجانان میخواند لیکن با کسی در زمانه است از غلط میزند و افاده میکند
 چون شمع بزیست حکم او در بلاغت حکم زنت و جواب سوال مقدم که اهل ایران نادر غلام
 میگویند آمدی میگویند نیست که فصحا و بلغا در کلام عند الصرحة و صفت حرفه و شایسته
 و او وسط آنکه معقول و منقول را بر بلاغت صفت نموده باشد و بحث که با همسران و اظهار است
 با تلمیذ همین و تحقیر معترض و تدلیل اشخاص مستعد بذكر صفات و فعال شان که در اصل خود باشند
 و بر علم این کس و سیر و انش منوم شمار او کرد و دو و ده ساله خوشترنگ و قباکی کنجی را باعث ترخ
 بر گیر می اند و در ای معلولت کسی را پس غصیه بهم از قبیل الهام و القاور و ما معین او درین
 و چون نیمه چند از پایه خود فرو داند و لطفت به نظم و شعر گوید و نظمش را بشکلی طبع شعرا می اندازد
 جفا می سخنان و زیارتی را که عالم خواب که اند که حضرت ان که شمع جنت نظم و شعر و خوش
 سیر و ثروت زمان آورانیکه در خفا حل مجال مع جنتی به خفته گوهر شهاب و فرو شده و قباکی با
 بسیار یاری که میخانه ستاند بشمار در اید اعلی آنکه بر احوال مساوات با سکن علم و عمل و سیر
 هم بکمال رساند خواه هندی خواه فارسی هر گاه خواسته باشد سرود هندی را بوزن و دوا
 بحسب اقتضای وقت حال یعنی در صحبت پیران و بهریت و خیال و در مجلس جوانان و بهنجوئی
 و سخته و فواره و بهر می کافی و کالنگر اسر فرزند فرماید بهریت که خواهد را بل و بیات نور و
 خوب نو او بزرگ و کوچک و بوسلیک و زباب و باوندی و دو گاو و سیب و عسک و عسک و عسک و عسک
 و منقوش و غیره را رسوا کند اگر اهل فرقه اولی شعر را نامزد و میخوانند و صبر با حسین و حسین و حسین
 با حاشی اصبی قه نانیه بهم علان فخر و خون و درین میان و تحریک او جان میدارند و المعاش
 بعضی اصباء و مملک میونسند و بعضی بسین مملک این منحصربند و ستان نیست جامی گیر هم و درج
 هرزه یعنی هیوه با حاشی کار فاضلائی عرب بهیم شعر و شعر گاه و خون تا کمال غلامان
 فی تو بگزیده زمین میشواریم کنار و این شعر و فرقه شانی غلط نیست از جمله افاد و ات می
 این زبان کان علم نخست که روزی میلمید میفرمود که بهانتر را بنیاسی بعد می آید و پسند

بنیت در نیک و بد
 بانی و نعمت و نیکو
 دیوان آن جوان درنده
 که بغدادی دود و دال کینه
 غلام حضرت سالد
 ندای آن دال افکن و باغ
 صفت غلام حضرت سالد
 که خود در آن پادشاه
 غلام حضرت سالد
 درین دوازده وقت
 عشاق را فدا حسین چو شاد
 و سپرد با بوسلیک و دوی تو
 و سپرد با بوسلیک و دوی تو
 و سپرد با بوسلیک و دوی تو
 و سپرد با بوسلیک و دوی تو

در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

و اینست از کتاب که میگرد که ایاد و هیما و هالند و البعد و صرفش اینک و مجلسی نصبت
 فاطمه علیها السلام سخن میگفتند مولوی مذکور گفت که مرا این حدیث در شان آن جناب
 که بدیدر فضائل متوجه شویم حدیث الفاعلة یصیرة منی من اذها فقد
 انک این و من انک اینی فقد انک الله اندکی از ان اسرار خود را باید کرد و عود
 بعضی صاحبان باین وجه که شعر می که ارکانش مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول باشد گاهی
 تقطیع کنند باین که این مفعول فاعلات مفاعیل فاعل و گاهی باین که استغفلن استغفلن
 و گاهی باین مفاعیل هم تقطیع کنند و باینهم مسلط مولات شاعرانی را که بجز فی مطلع و شعر
 پدید میارند و متوجه بعضی نگریده اند شاعر نمیدانند و شعر او علی فضلا و علی را
 روزی عذرا که مشغول است بخواند و علم بر وزن هم و گرم بر وزن شرم و شعور جان را بگوید
 و متعجب باین مجازات ساکت گرداند که اشعار بجز آنکه نالای خجسته و لطف و انک
 بیشتر و فارسی آنچه معنی وقت حرف و دایمی کنند و کلاه و قبایحی لای پویشده شیشه و لا
 هم قلا و عیار و این کلمات بل بعضی ناسازیدگان خارج از بحث که بزیارت غنای عالی
 ایامه علیها السلام مشغول شده و قزاق و درو بیاور گرفته بهامه و جبهه کشیده اند و باین
 وزن این کجی و کیف و حال زین بان ساخته اند ظاهر این قه شاعر معنی قوفست و این
 نایم الا جسام بر آیه حکمت که شایع آن بلا صمد و الدین شیرازی است و هم فم معنی عبارات علم
 و زایدین و نید اند که شاعر و انس و حانی باروح القدس باشد میزبان رفیع خلوص و اوصاف
 بعضی بر زبان آورده و بر ناله جلال و در خفا و غایتی در خیر از یک زبان سر و با هم مخالف دارد و قوی
 معنی تواند کرد و شخصی این جماعت غولی گفته بود و نازش هر چه تا متر بران داشت خصوصاً شعر
 که یکی از این نهایت شعر برامی و در خیرش منزه است همان میمون بود و گاهی
 من بودم و خدا بیامر میسر قرالدین منست و در خیر است را نسید نسویدند که اشعار
 اینگونه اشعار را روده نمود لیکن چنین زبان ایام پریشانی خاطر داشت و در وقت طین

از کتابه فقه جارا
 مکتوبت بر باد است
 منشور انک فاعله یار و تو
 ازین سبب که از ادب و طبع
 مرا که از دم از در و غار
 غلام مختص سلیم
 عذرا بنفلسان نام
 راجع است و این
 بجز در شعر و زبان
 در وزن و قافیه و این
 که در وزن و قافیه و این
 خواسته و در شیشه
 و گاهی بر روی و از این
 و گاهی بر روی و از این
 صدر الدین شیرازی
 و در شیشه و از این
 علت دوم معاصر بلا جلال
 که مقدم از اشعار
 صدر الدین شیرازی

سفر کلکته پیش آمد و در آنجا برض لقه و لیکت باعی حق گفت این همه با بنام نرسید اگر مرد
این پنج گویند شاعر خود سازد میرسد شرح پیر معذ و درست است بعد و در آنجا باز این شخص است
چرا که عمر خود را در خدمت کتب ف کرده اند که یکم بر اساس طبع فرقتا نشدند که معنی نیست
جنس بل فصل میخوانند جنس که معنی آن منطقی بود و آنست که جنس را بدینند و این عبارت که جنس
بدوستی نوشته بود که جنس را با فصل حواله میدهند ملازمی یکی این طریق خوانند که جنس را با
فصل حواله میدهند و عبارت سهیلست فصل خود مکار صاحب بوده است ملازمی وقت طبع شکل کاف و فاف
فرمود که جنس را با فصل سپردن از سلاطین کف نیست که جنس را با فصل فصلی باشد و جنس را
این خط بدوست خود از راه کنایه نوشته که جنس خود را فصل یکجا بکنید یعنی از حیرانیت برانیده
ناطق بدینند و در نیک و بد مفرق باید بود و بعضی با معنی این را باین تنبیه که برای علی تصدیق کردند
قدری عقل سلیم ایشان باید شنید که این تحریر می پرسید که سواد اعیانی بسواری است و شهری
بدی فتنه و فاصله دوازده کرده بود میان آنها قرار یافت که هر یکی بنوبت خود چهار کرده بپوشد
بنشینند پس هر واحد چهار کرده بر سر یک فصل باقی که هشت کرده باشد سپاده طنی کرد چو در پشت را
در عدد برادران که سده اند ضرب کردیم سبب چهار شده و هم چنین جای پاره و سه حال که دوازده است
بر سبب چهار افزوده و مجموع سی و شش شد ملازمان را بفرمانید که منزل اند و دوازده کرده بنشینند
و شش کرده مسافت چگونه طی کردند و در محرم تا سده زمی اندیشید و در بجای طنی نوزده سوم
چو یکم قابل گرفت تفویض سامعه را قنود اینهم تحقیقا همان ارشیدید و در نسبت که سطح حد
کرده سطح استواید یعنی سبب بلند ندارد برابر کشیده و رنده کرده و پیشگاه گاهی شعر
عربی از قاشق میر خیت این مصراع از شعر یک در مرثیه سید الشهدا علیه الصلو و السلام گفته بود
نوشته می و مصراع و می خاطر رفت مصراع قد از نقش از ص و سماع عدم الطرب البکلا
تقطیع در کن اول استغفار و تقطیع و در کن آخر تغافل ظاهر است و بهر آه نقش غیر ساقط
و در ص و سبالی لام تغریف توین هم در آخر ندارد و و او عاطفه بطور فارسیا جائیکه در عربی

بسی بود و اصل لیل
اینست که از این
در کتب و از این
اول و ثانی و سکن
و کبریم و غنائی رسید
و دال جمله مضمره و
هله نام علی و یانی این
و عیس کن و در این الفضا
بجای تین
و بجای
نون نوشته تین
بعضی بودند
اول جمله را خسته
مفرد است چو که
و ساسانی و یانی
علامه حضرت
سلاطین

در کمالی صاحبان ماین درجه باشد و ای بر فارسی بزرگ که غیر شریف و تحصیل آن هرگز
 و هر چه از فقههای غیبت نیست که از غیبت فاضل که ستاد از ان غیبت خود را تحریر میگرداند
 از راه شوقی معنی نمیکند و هر یکی جدا جدا بواسطه آن سر انجام نمیدهد و هر یکی شرحی آنکه
 از این که بگوید یا *أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ تَارَةً أُخْرَىٰ* مطمنه جدا کرده
 برار جمعی افزوده و مجموع را از ترجمه ساختیم بعضی صاحبان بعد از سوال پرسیدند که شاید
 لفظ را کجا دیده اید یا از خواندنم از بس که در تلفظ تائیدی نیست مضموم از جهت طهره که
 بر خوانده شود سماع بی علم بی حقیقت آن نمی برد مگر که یکی اصل ترجمه نشان داد و موقوف
 بتقدیر لم غیر موقوف بر معنی نه است بود و مدعی آن شد که برانی بلاغت تقدیر لم در صیغه مضارع
 شعری لغوی المعی است و صیغه مذکر بعد تقدیر حرف نفی و عمل را بعد از بی ام بر میگردد
 و اگر چنین نمی بود و وقوع آن در کلام بانی که کلام بشری صوبیت از ان یا امکان نیست
 و دیگر کسی بلیغ تر و عالم تر از اول لغو و تقدیر لم را نه پسندید بلکه قباحی چندین نقل که موقوف
 مختار او این بود که یا در صیغه مضارع برانی فصاحت در آخر زیاده میکنند و بعضی ام میگردانند
 رب النوع طالع بود و اند فکر ما را باقی تطویل بلا طائل است از لام جمع غلام و قدح محلی
 یعنی پالیه نیز گشتان میدهند سید انشا و امده خان و مخلص بانها که جالبین بکار است
 این نقل را شنید و از خنده و نابارغ غشی حضرت هفت تن شاق شامی شدند اول حکما انجمن
 یحیی العبد و الکذبة بسع قبول حالید او لیکن آخر چون یافت که خبر طباطبائی واقع بعینه
 قاصد بقول من و گفت که خبر صحیح بود و انشا را در بطا میرفت سخن مختصر
 همه آنها بر معنی انصاف شدند و وقت بله با جریف انکب الشان در میرود و بلیه خود
 و شورش میزنند هر یک و دیگری چار شد همه بطاس انداختند اکنون که دل خالی کرد و شد
 و لب زبان این گفتگو بفریاد آمد تقریر را از ذکر این سراسر هزار رنگ است بیان بشیر
 حال این طالع لا ساس با زبان در جنگ میگویم که را قلم را غرض از تشوید و اوراق این حال

در کمالی صاحبان ماین درجه باشد و ای بر فارسی بزرگ که غیر شریف و تحصیل آن هرگز
 و هر چه از فقههای غیبت نیست که از غیبت فاضل که ستاد از ان غیبت خود را تحریر میگرداند
 از راه شوقی معنی نمیکند و هر یکی جدا جدا بواسطه آن سر انجام نمیدهد و هر یکی شرحی آنکه
 از این که بگوید یا *أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ تَارَةً أُخْرَىٰ* مطمنه جدا کرده
 برار جمعی افزوده و مجموع را از ترجمه ساختیم بعضی صاحبان بعد از سوال پرسیدند که شاید
 لفظ را کجا دیده اید یا از خواندنم از بس که در تلفظ تائیدی نیست مضموم از جهت طهره که
 بر خوانده شود سماع بی علم بی حقیقت آن نمی برد مگر که یکی اصل ترجمه نشان داد و موقوف
 بتقدیر لم غیر موقوف بر معنی نه است بود و مدعی آن شد که برانی بلاغت تقدیر لم در صیغه مضارع
 شعری لغوی المعی است و صیغه مذکر بعد تقدیر حرف نفی و عمل را بعد از بی ام بر میگردد
 و اگر چنین نمی بود و وقوع آن در کلام بانی که کلام بشری صوبیت از ان یا امکان نیست
 و دیگر کسی بلیغ تر و عالم تر از اول لغو و تقدیر لم را نه پسندید بلکه قباحی چندین نقل که موقوف
 مختار او این بود که یا در صیغه مضارع برانی فصاحت در آخر زیاده میکنند و بعضی ام میگردانند
 رب النوع طالع بود و اند فکر ما را باقی تطویل بلا طائل است از لام جمع غلام و قدح محلی
 یعنی پالیه نیز گشتان میدهند سید انشا و امده خان و مخلص بانها که جالبین بکار است
 این نقل را شنید و از خنده و نابارغ غشی حضرت هفت تن شاق شامی شدند اول حکما انجمن
 یحیی العبد و الکذبة بسع قبول حالید او لیکن آخر چون یافت که خبر طباطبائی واقع بعینه
 قاصد بقول من و گفت که خبر صحیح بود و انشا را در بطا میرفت سخن مختصر
 همه آنها بر معنی انصاف شدند و وقت بله با جریف انکب الشان در میرود و بلیه خود
 و شورش میزنند هر یک و دیگری چار شد همه بطاس انداختند اکنون که دل خالی کرد و شد
 و لب زبان این گفتگو بفریاد آمد تقریر را از ذکر این سراسر هزار رنگ است بیان بشیر
 حال این طالع لا ساس با زبان در جنگ میگویم که را قلم را غرض از تشوید و اوراق این حال

و تخریب و تخریب اینگونه مقال نیست که میسر می در زمانه باقی نیست اگر سبزه درخت بهر سبزه درخت
 بی تیزان که آب دیده ندارند خوف تلف شدن گوهر آبرو این همه پیش گرفته اند باین
 برف حق الوده سار و وسوسه برین خورم که با هیچ کس مباحثه نداشته ام و اراده
 تحصیل و تدبیر هیچ جهتم که لی در خاطر من نگذاشته و لیکن تا وقتیکه طرف ثانی عرصه بر من نگذاشته
 سوال است که ترجیحی از انان بدین آمده برای تصدیق برادر صاحب الامتاق قدوه
 و شتمه انان بهاد الدین خان ابن مفتی خلیل الدین خان بن قاضی الدین خان کشمیری
 که محبتش با فقیر انان در گذشته که برادر اجماعی صاحب سقاره آن باشد و صفاتی که از حد
 و نفسش برایش و دلیعت نهاده و قدرت کامله است مثل اطاعت شریعت خواصی صفت
 و تحصیل سعادت اخروی و تدبیر نظام مملکت این کارخانه عینیت قدیم درین جزو زمان
 که کسی در نمی شته بعضی حالات و معاملات او هوش بر بای عقلانی و در کار است در دوسه مرتبه
 او چند روز پیش ازین بانه ذات آن الا در صورت بسته از سطور که پیش و مشایبان است
 بسته گذشته باوصف بی زری فقط ان فتن دل خواه مرج امور خلافت عظمی و محاکم
 وزیر الممالک عماد الملک بهادر آصف جاه مرحوم منفور بر بانه تسلیم بهم از پیشگاه سلطنت کبری
 بخطاب بهاد الدوله که عمداً انخاسی آن کوزه خاطر دار داشته جلوس پیش باین مرتبه که هیچ وقت
 حاکم طبیعت خود شکار می کرد و اهل حاجت بقدر میسر میبرد و نظم و قلم در تمام جمع نموده
 و نیز قش با درجه که در عالم خانه نشینهای لکنو از جت تو سطره ششمر زاده ملاقات علامه
 فیلسوف دوران حکیم کامل و مهندس فاضل فضل حسین خان در زمان نیابت و مختاری او در سرکار
 و لکنو از نواب جنت آرا نگاه آصف الدوله بهادر پسندیده طبع بلند ششمنغنا و
 باین شکل که جذب منافع از اقربا خصوصاً فرزندان خود شیوه اهل استحقاق در خانه زبده و اخبار
 و قدوه آخر تحقیق حال خاکساران مرهم پیش در لکنان خان صاحب الامتاق است
 بالکسبه میباشند
 مولوی عبد القادر خان بهادر جالسی ادام الله الطافه پیش یار انیکه نکر صد و ده

ای پادشاه دانه گان دین
 گرد بخت از خاک که کباب
 افلاطون بند و بند
 واد سواره در راه رفتی
 دقانی عیلت با نال رفتی
 می گوشت از سطره سر کرده
 این طایفه بود و اولاد بی وفا
 بیست و پنج ساله باغ افغان
 دستان شدن دین

مرد آزاد و برگزیده هر چیز است ۱۲

[illegible]

20

۱۰ حقیقت
 این لفظ اگر چه نیست
 بدون باین نشانه بعد که
 فارسی اعلام حضرت علی علیه السلام
 ۱۱ اگر گزین خود نوشت
 سخن دعوی می بمان
 و سر سخن نشود وصل
 ۱۲ حقیقت که شمشیر
 بنال مجسمه
 ۱۳ چنانچه
 گفته باشند
 که بعد از ایشان
 و در دو غیر جا
 جان را در دو غیر جا
 چون افراط و کفر
 ۱۴ اگر کسی لفظ خود را
 با اعتبار اصل
 ۱۵ مثال منقوط
 ۱۶ حقیقت
 ۱۷ حقیقت
 ۱۸ حقیقت

ایشان خواهد بود و خلط قرار داده لوح خواهند خواند و شاگرد را در اظهار معنی تمام خواهند خواند
 و یقین است که اگر صاحب فنی گوید که لوح غنچه خلط است لوح غنچه صحت دارد شاگرد جناب محقق می شود
 معنی حذر از دست بردن و بر عزم خود نظیر بر و حاصل میکند چون حال این صاحبان صبا حبان
 سید و طبع مستقیم بر ظاهر است از تطویل کلام چه فائده او لی آنکه بوازی مطالب و معانی
 بعمل آورد و شود پس گفته می آید که بهترین شاخ که زیاده باشد بلا نیست و خوشترین طایفه که زیاده
 حصا را با نوان سیر افراست و نیز نثر متشابهان منبع است و خواصی این فنی قسم دوم بر برگزیده اند
 شعر نیست و فقره فصیح و بلیغ همانند صراط شعر است از خود می باید و طبعی که متعلق به شعر است
 نیز از آن بود و غیر از عووض که خصوصیت با وزن دارد و وزن جز را بجز عووض نمی خوانند و اگر
 بکلیف نظر نبرم جز عووض را از ضروریات نثر شمار و تکلفی بیش نیست تحصیل و معنی بی بی
 اقبال نثر یا حکایت بدیهی است که اگر افشار پادشاه از خیبر از منطق بایند نه باشد و در عبارتش نقصان ندارد
 و در وقت ضرورت بر اعتدال یا تحریر بر قائم با صفا فنون خاصه مضی مصطلحاتی که فنون
 کافی میشود اگر بایند بهتر و اگر ندانند بخیر از آن علوم و مصطلحات است از آن نثر چه نثر عبارت
 از الفاظ فصیح و فقرات بلیغ است در وقت ضرورت باید که از دانسته آن فن تحقیق نماید و بکار
 بلاغت سخن گویند و اگر نثر را مقیده به تحصیل جمیع علوم و فنون سازند فرق در میان فلسفی و فنیست
 و نثر متشابهان که در عجم گفته اند سواى عبارات بلیغ و مستحسن نیست که تحقیق اشکال محتاج
 و ثابت هم کرده اند ابو القاسم حریری منشی بود و مهندس و طبع و محاسب و دوازده عمده فرمایش
 این را در افشار بر نیاید و دلیل نقص کمال او در افشار است نه در هندسه و الفی و طب حساب و
 قسم منشی که جامع علوم عقلی و نقلی باشد مثل عقا ممکن غیر موجود است و اگر فیلسوفی از زمانه بهر
 که باین صفت نیز تصف باشد اجماع حالش که از فلسفه گفته شدن کنار نه کند و طبق منشی گردد و اگر
 باین لقب راضی شود بهتر آنکه از اوج فضیلت بهر طریقی که خواهد بود و ذلت راضی شده باشد و افشار
 حکمت و ذلت است که نسبت بر ذلت دیگر داخل فضیلت بود و منشی عجمی سطر را چه ضرورت نیست

و در حوزات کتابخانه فیلسوفان هند و هندوستان

۴۴

ضرورت که گشت سنگرت و بیا کردن در نیار شاستر و ترک شاستر وصول شکست و محبت و سر
و موچینا و چگونگی است و بهر تکت و تیوقت و کلمات است نماید و مقدمات توریت
و خلیل و انسائی علیهم السلام نیز بدانند اوقات ضرورت تحریر باطل آن علوم و دیبا
بکار آید و از روی الحاق ضرورت امور غیر ضروری کلی هیچ فن در دنیا بهم نرسیده اند رسید
در خواننده کامل چیست که از انسائی علیهم السلام می دانند که طراح علم موسیقی بوده اند گاه به
و برای ریافت مقدار و رانسی آنها و تساوی تالیاتی علم پسند سهرانی بر بداند و چون خواهد
که حقیقت آن وقت است که اگر دیکت از همین نشین سازد از لستن سرکات بنض کشیدنی نیست گذر
نذار و در ضیعت خواندن و علم ضرور اقتاد یکی طبق معرفت بنض موقوف بر معرفت آن علم
و هم علم بیان که تشبیه هم یکی از اصول این است تا مشابهاً لگه غیره با حرکت بنض معلوم
و ازین سبب که از ضرب کردن هفت سرکه سرخ یعنی کرج و رکب کند یار و تدبیر و تخمین
و در هیئت و نگار باشد تا نهایی متعدد پیدا شود علم حساب بهم استفاده باید نمود
و برای ساختن و هر بیت یا خیال بها که زبان بیج است و بیشتر و بهره و دگر است این
باشکل و انگاریا و باید گرفت و وقت مباشته با هم فن صغری کبری نتیجه هم و این کار را باید
پس باید که چندی همت خود مصروف دریافت بنطق نماید و شناختن وقت هر گونی را
معرفت علم نجوم هم فرض است بهرگاه خواننده این علوم ادرا یافت کرده باشد اطلاعات
موسیقی دانگان و توان کرده و الا ناقص است در بصورت وجود مطرب صاحب کمال در دنیا
کجا تا ان سین که سرآم خوانندگان بوده ام پیش از و دیگر کامران این فکرم باتفاق آرا
عدم البدل گذشته اند و نزد عوام صاحب معجزه نظر بقید مذکور باید که همه ناقص باشند
بلکه بجای ریاضت نبوده اند بلکه بعضی خوانندگان خوش گلوه مجالس پر بسته و بازی و از
چنان بود که بکنه علم موسیقی رسیده اند جلوه دیگر کلیرف آرنیجا ثابت شد که کمال هر علم عمل
شستنی است که گشت علم در حیوانها که در آورده و از کیفیت بساطت و ترکیب آنها

۴۶

آنکه است لیکن هر چه در دل دارد و در خواندن او آید تواند کرد و شخصی بخیر است که این را در دست
بگیرد و خواند و بفهمد و بطایع بالبداهته ترجیح مقبول بر غیر مقبول نهیب اهل حق است
و همچنین اکثر دیده میشود که بعضی ملایکاتی عروض و قافیه و صنائع شعری و فن بیان و فاسی را
میدانند و یک مصرع موزون نمی توانند کرد و بعضی نحو و سبک کلام آنها آینه صاحت و بلاغت
عاری می باشد و برای اصلاح پیش شعر آنیکه خشنود چه نشان وادی دریافت این چند و
حاضر میشود و بیشتر صاحبان طایع نثر را بیان میفرمایند و یک فقره و در حجب از قلم نشان
نمیبرد و کسانیکه موبد من الغیب را آنکه ورق شمار می باشد با فقراتی از غامض ایشان میگوید
که دیگران دریافت آن نماند و در شک نیست در نیکه نظم و نثر خوب مثل شعر و در بیان صفت
و نسبت طبع آن امر است آسمانی مایل نفس بجانب آن محض آنیکه از علومیکه تعلیق نکرده
باشد و نسبت لغات و محاورات زبان باشد و دیگر معرفت معانی و بیان بدیع و در عربی و بیان طایع
و فارسی و دیگر شش با قافیه که در نثر بسج تعبیر کنند و دیگر سه یقینا استادان
این فن این قدر معلومات کافیهست و نثر را سه گونه بناگشته اند عاری و مسجع و مزج
عاری عبارت از نثری باشد که از وزن قافیه و دیگر تکلفات مبرج و این بسیار است
آسانست بیشتر صاحبان برین مقام عاجزند و مسجع نثر است که آخر فقره آن لفظی آید و مقابل
آن لفظ در فقره دیگر لفظی باشد که در وی بروف باید و فی و تاسیس و خیل و صرف و حمل و غیر آن
باین لفظ باشد و مقید بوزن نبوده هر چه نثری باشد که از قافیه پاک بود اما فقره اولی با فقره ثانیه
مسا و الوزن باشد مثال چشمم که بشتاق فیض از جمال پاک آن خمر شکسته است و در محتاج خیر
از عطای عالم آن را حشمت چون جز مروج و تحمل در تحریر نیست مثالش این دادن ضرور بود
و امثله عاری مسجع بجای خود آورده شود زیرا که فاده طالبان منظور بآنست خلاصه
هر یک مسجع عاری بر سه قسم بنماید اند فاضلان همه صوفیانه و ششیانه و منشیا را منطبق
و طبع باشند با آسانی پس اطلاق با از جهت ایراد لغات و کلمات است علم باشد که در این

غیبه سطره نقل میکنند والا بگویند در نظر خرد پسندیده نماید که صاحب قلم باید بیایستی پایداری نماید
 او خود یک طرفه این اولادش کم هنوز از احوالات دست هیچ لفظی را بر صفحه نچکاند تا در کتابت
 نمی بیند و شوق تحقیق بسیار دارد پیشتر چند روزی با فقیران هم می نشست و شیوه آلاء
 میدید بالآخره در عنفوان شباب کمالی در مایه های از قبیل شنیدن سر و پا و دیدن
 و غیر آن لعل آورده سر میزد و اتفاقاً آورد و از صرف و نحو فارغ شده بمنطق و اصول
 جمیع حالات را در سال میخواند چون هر خوشی دارد یقین است که بعد چندی از کتابت او
 مظهر گردد و دوم سید مدحی چیتا پوری مخلص شیراز که از قدیم بحال اقامه هرمان بوده اند
 سوز که بعضی صاحبان دست و پا زده مسجع رنگین بقدر استعداد می نویسند و یک فقره
 از فارسی درست نمیتوانند نوشتند و بعضی از جهت کثرت تحریر خطوط بدو عاقلی
 قادر باشند و دست ایشان بطره شاهد مسجع نرسد و بعضی مطلبی دل خود قرار داده از عهد
 خوب بر آیند و هر چه بگیری بگویند از قلم ایشان بزد پس هیچ یکی از اینها منشی نباشد
 اگر ناقص تر را که منشی هفت که از عهد هر چه معلق باشند برین آید و بهریت که خود حجت
 خاص باشد و اگر نباشد باید که قوت و قدرت تحریر در هر طرز پیدا کند تا عبارتش با نایب
 سلف گردد و حصول این امر منحصراً در دو چیز است یکی استظهار مواد دوم قوت طبع مواد
 اندامان^{۱۲} و صحت زبان و سیرت گذشتگان باشد و مشق آن بجا خج و مود طبع و بصا
 بیشتر حاجت با صلاح افتد و صاحب رایه را کمتر ملک صاحب قوت حمیزه در حالت
 معلومات معین بر نشر فارغ از استاد است مثل مولوی عبد العزیز دینوی صاحب تحفه
 اثنا عشریه که در فن بلاغت محقق اند و انظیر و در معارف غنی و شاکل افکار و امانت
 و برادر کوچکش میان رفیع الدین که تلمیذ اوست با مولوی امام بخش که سرمد شاکر و
 مولوی عبد العلی بلکه سبب بارش سواد بود و پیدا این و صدر را در افتاد و ظفر باشد
 و در هدایه حاجت با نظار نیست حرفش خود اقرار که در حدیث و حدیث را با حدیث

۵۱
پیشتر شامده که کتابت
۵۲
قومی ست از افغان
۵۳
جلد و پنجم جیم و دال
افغانی که فیدج باغ
۵۴
دیندو احوال و رعون
هر علیه را گویندین
دور از افغان فی این لفظ
تیک است ۱۲ قاضی
غلام حضرت سکه العتقا
۵۵
پیشتر بعد از عصر زیارت
مزد سوار شد ۱۲

سیر و هم جلوسی بهرام خان سده و نوزدهم با پسرش شرف اندوز ملازمت و محال بخلت فاختره
 و هم مکتوبی ارسال بعضی شرف هزار دینار زر سرخ با درشش نیز انعام شد و بعد به
 شهر مذکور شهابیه نگر مضرب خیام اقبال گشت بعد ناز غصه بسواری سمند ملاکی
 بریارت هزار مظهر مولانا سید محمد الدین بخاری قلمی سحر که کسب سرور باطنی فرمودند
 مولانا سنج کمالات و مصدر کرامات بوده اند قصه غوث شدن پسر پیران پیدایش
 بعد چارده روز و سه روز و شش روز و شش روز و شش روز و شش روز و شش روز
 بنامی ناری گشته شب چهاردهم مولانا را در عالم خواب غفلت غوطه زن آب یکباره
 رسیدن پسر سبعی آنجناب صبح استاده شدن با پسرش پسرش بیدار ساختنش لفظ غدی
 و تفویض جگر گوشه اش با و در حالت بیداری مشاهده نمود مصراع عجز عیسوی
 ایشان اولیاده مولانا سید محمد الدین بخاری که درین کتاب مذکور است پنج و شصت
 چون عبارت برای مثال تر افشانی سنگ و رطوبت را قلم نیا از شاخ طوطی قلم است
 این نام هم مثل دیگر اشخاص و بلاد از مفروضات نامی زمین نوشتن و کتاب
 منقول و دروغ با و غیر مناسب بود زیرا که صاحب کمالی فریض منع طلاق و دروغ میگوید
 من فی کمال هم اگر پیر و کمالان و هم یکدم و حکمی آنکه مشتعل بر مواضع و مسائل علوم
 و ذکوا کبار و لیا باشد و از الفاظ و کلمات و ابتدای دارد پاک می باید و هر قدر که در و
 اختصا کنند مطبوع تر باشد و الا فلا مثال غیر مطبوع آدوی که هر چه یار و دشمن
 باید که بایر اوردن بی چنان سلوک و رز که قری آن شایسته او باشد و پیوسته نفس خود را
 که از سعدن جوهریت با تو نیست آید و در بای بساطت که هر بیت شاهوار و نصاحت
 باین و صفت از روی لائل مرابین با نمانده عود و براتش ظاهر در رشته و شاخ
 و در آنکه بدن با نفر از مشارکت خرف ز دولت معون دار و جمال الطایفه سلطان
 و در آنکه بدن با نفر از مشارکت خرف ز دولت معون دار و جمال الطایفه سلطان

۴
درین باب

الفاطمه عروود

١٢٠

OF

سید محمد رفیع بن سید
سید محمد رفیع بن سید

مجلس شورای اسلامی

ایک دفعہ

فارسى بهرلى پيغمبر

نمان وایم ایران

چون تساوی ز ادواتین مثلث تساوی الساقین یا عکس مبرهن است ابعدها میماند و
مسئله هکده درین عبارت مخالف مقام است چرا که از اول بنا عبارت برساو گشت تا آن
بر مخاطب آسان شود و حل مسئله مذکور موقوف برهندست و این چند سطر که در عبارت
عاریض شده شده یعنی اگر از ازار گو سفند دست بر نخواست داشت گفت بلند است
اگر کان عاجز است گفت معامله یک به صد موش است گفت محکوم ز با حاکم باید بود
پیش دستی مشو یا چو در جوی پلنگی بعل کبد جمعیت گان بعضیها معامله موش و گر به بود
با وصف غنی که در فسخ دارد از این جهت که مخالف مقام است مجموع عبارت از بلاغت
کساره گوشت و معما با وصف تعقید معنوی اخلاقی که دارد بلیغ و فصیح باشد چه اصل آن
همین است که مقصد باشد بخلاف شعر غزل که حسن آن در روانی است و به قدر که اقرب بهم باشد
چون در صورت تعقید بعد الفهم میگردد و بهر چه با این صفت باشد فصیح و چون غزل
بیان مقامات عاشق و مستوق میباشد زود فهمیدن آن لذتی دارد و بلاغت نیز همین است
و فصیح غیر بلیغ است که لذتی از آن نصیب سامع نگردد مانند این شعر شریف
زیر بار بر دست و دندان تو خنجر در دایان است و این عبارت مقصد بهر بلیغ غیر فصیح
نه که کمی آن آفت جان می رود و امید گاه طبع بسیار نیز از آن و آهین گران است
و بلیغ ازین جهت است که معنی مبتذل ندارد و از فهم هر که و کور زیاده است
و بعد دریافت خالی از لطف نیست و اما غیر فصیح ازین جهت است که
بلند و معما گشته اگر در الفاظ عربیه بسته می شود خوب بود چه در فارسی این قدر هم
داخل تعقید معنوی شمرده اند و فصاحت مختصر است در استعمال لفظ بحسب مشهور و متبع
باشد یا مقول و مجاز و عدم اخلاق و خبر است از روی معنی از روی الفاظ چه با
چون است که شش عبارت غریبه باشد خالی از فصاحت و بهر حال فصاحت با و اخلاق معنوی است
در یافتن عبارت موقوف بر اینست که با علم است و معما و غیر آن آنهم بحال خفا و محمل

چون تساوی ز ادواتین مثلث تساوی الساقین یا عکس مبرهن است ابعدها میماند و
مسئله هکده درین عبارت مخالف مقام است چرا که از اول بنا عبارت برساو گشت تا آن
بر مخاطب آسان شود و حل مسئله مذکور موقوف برهندست و این چند سطر که در عبارت
عاریض شده شده یعنی اگر از ازار گو سفند دست بر نخواست داشت گفت بلند است
اگر کان عاجز است گفت معامله یک به صد موش است گفت محکوم ز با حاکم باید بود
پیش دستی مشو یا چو در جوی پلنگی بعل کبد جمعیت گان بعضیها معامله موش و گر به بود
با وصف غنی که در فسخ دارد از این جهت که مخالف مقام است مجموع عبارت از بلاغت
کساره گوشت و معما با وصف تعقید معنوی اخلاقی که دارد بلیغ و فصیح باشد چه اصل آن
همین است که مقصد باشد بخلاف شعر غزل که حسن آن در روانی است و به قدر که اقرب بهم باشد
چون در صورت تعقید بعد الفهم میگردد و بهر چه با این صفت باشد فصیح و چون غزل
بیان مقامات عاشق و مستوق میباشد زود فهمیدن آن لذتی دارد و بلاغت نیز همین است
و فصیح غیر بلیغ است که لذتی از آن نصیب سامع نگردد مانند این شعر شریف
زیر بار بر دست و دندان تو خنجر در دایان است و این عبارت مقصد بهر بلیغ غیر فصیح
نه که کمی آن آفت جان می رود و امید گاه طبع بسیار نیز از آن و آهین گران است
و بلیغ ازین جهت است که معنی مبتذل ندارد و از فهم هر که و کور زیاده است
و بعد دریافت خالی از لطف نیست و اما غیر فصیح ازین جهت است که
بلند و معما گشته اگر در الفاظ عربیه بسته می شود خوب بود چه در فارسی این قدر هم
داخل تعقید معنوی شمرده اند و فصاحت مختصر است در استعمال لفظ بحسب مشهور و متبع
باشد یا مقول و مجاز و عدم اخلاق و خبر است از روی معنی از روی الفاظ چه با
چون است که شش عبارت غریبه باشد خالی از فصاحت و بهر حال فصاحت با و اخلاق معنوی است
در یافتن عبارت موقوف بر اینست که با علم است و معما و غیر آن آنهم بحال خفا و محمل

از اینجا ثابت شد که اخلاق معنوی موافق مقام بلاغت است و محل فصاحت نشود و معنوی
معنوی اخلاق مخالف مقام باشد و اگر شمرته دار که ساخته آگاه باشد که تا ملطف است
در غزل هم گفته شود خالی از بلاغت نیست و اگر یافتن راه بآن دشوار باشد معقد
غیر فصیح بود مثل این دو شعر است که عاشقی امی عهد شک خواست و این بیت
که دلی شکس این است و این یعنی اگر عاشق خواهی شد در شکس این است و این بیت
خودی ندارد می قاعده آن است که آدمی شک کسی میبرد که آنچه او دارد این را در پیش
وصف معشوق باین حسن و ابیان می کند که وقت عاشق شدن شکس می خورای
زیرا که معشوق تو برابر معشوق من خواهد بود یعنی بارتو و این قدرته که در طبیعت
پیشگان بآن تقابل تواند نمود خالی از لطف نیست و محقق معنوی نماند شکس میبرد
بیت لب کشودم سخن از یاد فتم به خوش شقیست و اموشها به معنی شکس است
که سخن معشوق بگویم که بسیار مرغ لب آمد خواه خود بخود خواه از بیم او و از این لب
که چون کسی سخن آغاز کند دوباره گفته باقی از خاطرش می رود طرف ثانی بشنیدن
مشقتی میگردد و قافیه را رسیدن بقیه کلام بر خاطر از صرف توجه بکار دیگر باز میماند
که بطرفی میرفت از اشتیاق سخن بجای خود دست داده و پیش بآن اموشها باید که دست
شدن معشوق از دولت نیست و الا سخن شنیده پیش می رفت این شعر سر سر محل فصاحت
و صدق یعنی فی اطن الشاعرت و کسانیکه چنین اشعار می پسندند غمی الطبعند و این شعر
بر شکر طاهر که چون این صاحبان معنی چنین شعر که در اصل مابین الفاظ است و نیز هر چه
فکر میکنند مجتهد و دیگر می شنوند بر قصور فهم معترف شده حواله حافظه مینمایند آنرا
سریه کمال دانسته و در بحال کمالان فن می برسند و بعد سکوت نشان که بی محسوس
باظهار حسن آن قدر خود در جهال می افتند و نمی که در زبان آن اشعار و طبیعت است
نیز از قبیل باشد و لطفی که بعد در یافتن آن حاصل میشود و این معنی لطف لغوی است و این

الحمد لله الذي هدانا لهذا

فرض کردیم که دهن کسی بان انتقال نماید این انتقال سهم از قبیل انتقال طبع لغیر است که بعد از دولت
بیان حاصل آید این قسم عبارت اگر فصیح بدو یا سببیکه فصحا در کتب پر او ان نمایند غیر این نیست
که کسی چند فقره بطریق ^{معمول} بخشد مثل این عبارت هر یک و نیمی شصت و دو م که می بخوردم
پنهان غنای خوش خدایم در خاسته زیز و دخت خام به راه و عورت بدنی آدم محتسب
که چشمتانست که در آن کلف نباشد پشاحت بمنزله حسن ذاتی معشوق و بلاغت بمنزله
چون اهای محبوبان هم بشاید زیور و لباس لیکن هر چه بمنزله نمک است به از آن بود که مانور بود
و لباس شسته معشوق لیکن اگر لباس زیور را راسته باشند و نظریانکنو نماید اگر رسته باشد
و او اها خوش داشته باشد هرگز مرغوب طبایع افتد و باید دانست که هر چه جای گشت مراد از
انگشت جدید قریب الفهم بود و هر چه شبیه به پوشاکست مراعات ذکر معاملات عاشق و معشوق
و آنچه مانور زیور است که ستم شعر به صنعتی بود از صنایع لیکن بشرط آنکه لی کلف آمده باشد
بلاغت شعر فارسی همین قدر کافیست خصوصاً در غزل که بهترین قسامت و او لی آنکه شعر
در غزل فارسی بدایع شعری پاک بگویند تا اباج آید و در قصیده فارسی غزل عربی همین چیزها بلا
کلام است آن در غزل فارسی مانند قیج تحلی و تلبیس آن شهر زیور و لباس ماقبل و پالتس آن
لباس بیجا بکند زیور و لباس شعر و غزل فارسی آن ذکر معاملات عاشق و معشوقست چون
رخت پیران جوانان رخت جوانان پیران زیور و وضع غزل در قصیده و ایرادیه های
با قصیده و غزل ناپسندیده نماید خوشا فهم کسانی که قائل آن شده اند که بلاغت امر واجبست
تحریری تقریری نیست مختصر که مسجع قسمست فاضلانه و صوفیانه و منشیانه مثل عاری
که آن نیز چنین باشد چون عاری در اصل مقدم بر سجعست تقدیم بیان اقوام آج مسجع افاده
بعل می آید ضرورت عاری فاضلانه فرزند خویش بدفعات من که هر چه بدترین
مخلوق است مصداق آن نیست الا من بشناکه افلاکون را بر نمیدارم بر عزم خود تعلیم الهی
و ریاضی کسی نمی کند الا بتوانشتم که با پسر زنیان و سبب الطلف نرفته باشد علی بن ابی طالب


2

10

مفتی ابن ہشام


مجلس شورای اسلامی

10



2

100



مجلس

۱۴۰۰

20



مجلس

کردید و باز هم رفتید و از شکله هیچ کس و کس نخواهد گفت و انجام این حرکت خیر از نیکه من
 بیفرمانی پدر پیر هیچ کاره کرده باشم و پدر از غم و غصه و دست که هلاک کرد و نیست غافل
 آفرین صد آفرین آن خدای که جهان را بیاورد و رسولان محترم را فرستاده و می بایست شری
 اما چون این شخص و قتل امور نکند و عبت را متصرف آن نماید و سوا عطا چه میکند حالا هم اگر این
 این جهت که خلق را تغییر میتوان کرد چه هر خلقی متغیر گردد و بهر چه تغییر کرد و طبعی و فطری بود
 که هیچ خلقی طبعی نباشد بگذارد و می تواند شد **عالمی صوفیانه** برادر محمد الدین فرزند
 شیخ سید احمد بداند که خبر محبت شدن بای الهی بگرفتار نمودن جوان از فضیلت سید میگوید که آن
 جمیع صوابها با بود اگر حجت بر او باطل افتد آید و اگر غلط است صحت نیست صحتی شما
 گفتن نیست چه آن سکین زبان را نه هر چه گفته بود اگر دور و واجب الحمت که منصب او نیست
 و اگر استیسی استیسی برای چه شعر استیسی بوجوب صفاست استیسی که من دیدم که کم شد از راه
 این جوانی را چه باید گفت که او را از خود را و او را دانستید چون مخلوق چنین است آید شما با
 داشت شما را حکم در نصاب و افضل نگرد ام برامی خود و بود و آورده ام بر شما شناسید
 و در من کم شود من کسبم که من می گویم که گفتنم بجا است و او می مقابل من و ندام
 هر چه کردی خوب کردی دیدنی گویم که خبر از دلی است و این هم فی و آن هم بکینه بیکدیگر
 و چه میگوید و چرا می گوید نه یاده از این چه بگویم و تا بجا یاده و چا و یاده باشم خود
 کار بد کردن و فخرین دیگران یعنی چه گاهی بان را به سب صحابه و امی کنم و گاهی بگرفتار کردن
 خود میروم و گاهی خود را بگرفتار کردن خود ملوم میسازم و یوانه عشقم بهر چه خواهم بگویم
 هر چه خواهم بگویم **عالمی منشیا** برادر هر بان من باظهار بزرگ و کوچکان یافت
 که در جوانی بگناه سب صحابه بشوره شما مقید شده هر چند زبان آدمی ملا حان او میگوید
 ظاهر بایران بر حجتی مردم را از این یاد و انتی شما شهرت میدهند و میدهند که شما
 اگر گفتن و همه نبرد و انایان مرجع است و بلاست بلخ و این که بدترین صفات شما

من است
 بود در آن کادین
 زیاده که در آن
 باشد و فتنه
 در این شهر
 ۵۸
 بطریق استخاره
 با کس کردن
 چه از آن و نه از آن
 گویند ۱۲ بیان
 ۵۹
 با فتنه باشند
 و باران ۱۲ فتنه
 چه

۴
 قزوین
 کتابت منتهی
 بهرام زیدی
 مولوی باوی
 سید علی
 ابنی
 دران
 سید علی
 زعفران
 ۵۹
 استغفار
 پیغمبری
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱

سطر آخر یک معنی که از ارجحیت نامند از جمیع الفاظ نامند و حدت در کثرت تراوش منبذ و نخست
 ساعتی بعقیده نجومی در حقیقت چه در اصل نخست همان غیر نخست و غیر نخست همان نخست است چون
 گیرید و خنده روز ملاقات کسی که کسی از سفر دراز رسیده باشد نامند و وصول ایشان هر چه است
 نقطه دایره وصول که دید و مضامینش دفعه یک مضمون ه چون عکس یک شخص معین بود این خانه
 تکثیر پرونده اهل بصیرت یکی پیش نباشد بطریق حلول از اخص جوهر باوین است که از
 اگر چه این شیون دخل تکلف است چه ارسال رفاقم و عدم ارسال آن باعث نیاید نقصان
 محبت و حافی نمی تواند شد و اعتباری بر پیش نیست از قبیل اعتبارات اهل تقلید که خود را
 غیر خود دانند و تصدیق عمر در شناخت خود بعمل آرند و میانه خود و غیر خود که صبر و صفت
 منازل و مدارج قرار دهند باز هم نیست اگر تا سر آمدن زمان جدائی بود و هم و ولی از حرکت
 دست قلم بر می داشتند باشد که عدم مراعات این شیون نیز گویا باشد بر صاحب همان واضح با و که خود
 از نشر فاضلان و صدور فیان ایراد لغات و مقدمات علمی و ذکر حقائق و معارف و اثبات مسائل است
 و جوئی می شود و نیست بلکه مراعات مقام از دست دادن از مجموع طمع صاحب بلاغت برقرار باشد
 اگر صوفی یا فاضلی از آنچه که شارحان بکار آید آگاه باشد یا نیست و همچنین شارحی اگر فاضلی بود یا
 مخاطب بود یا از مقدمات علمی و ذکر حقائق بر دوازده نقصان بود یا باغ سوم در نشر معنی
 به چند تخریر مثال از سبب رکت اسانده از قبیل آفاده بدیهیات مانند حکم باریک باری و سوم
 بر شکل و حکم آنکه بعد از شام کوک طلوع خواهند نمود چه طالب اوقات تحریر از مطالعة شکر که شکر
 و فیض اصلاح استاد و مهارت چیزهای ضروری فن و مشق مسودات بهر مد در ابتدا
 مسوده که در روز و در دست می تواند کرد چه عجب که بعد شوق درد و وساعت بنویسد
 خلاصه مشق را برکت است و کیل بر آنکه علما از معنی و بیان مدیج که بلاغت شریز و ششایان
 و هم علوم مرتب شعور در آن بیان مخصوص در فنون است با خبر باشند و به تکمیل دیگران متوجه شوند
 لیکن از عدم التفات یا نشر و نطیقه و بیعت و اشتعار آید اما از تکلیف ایشان

۱۰ نظیر بود
 ۱۱ نخست و غیر نخست
 ۱۲ بل اضافت فایده که
 ۱۳ در آن مبتدا نصب
 ۱۴ سرده باشند
 ۱۵ عرض آنکه بدون حد
 ۱۶ باقی نماند چون
 ۱۷ بگفت و غیر آن
 ۱۸ چه اگر بگفت بگفت
 ۱۹ میجوید و چون جسم
 ۲۰ یعنی اگر چه این شیون
 ۲۱ داخل تکلف است باویم
 ۲۲ نیست

[illegible]

۱۴
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

محکم دلائل سے مزین و متنوع ومنفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

وَقَدْ نَقِصَ سَكُونُ أَوْسَطِ الْخَفِيَّاتِ
كَلَامِي خَلِيعُ الْخَرِ خَلِيعُ

پہلوست و بختی
نہایت ناز و خفا
گہری عین اضلاع
اشد بد کما چن

سہ گانہ اشعار
سنتھیا پر مشتمل خود افق مذہب
ابراہیم پر مشتمل سہ گانہ

جانبین آن جناب
نام آید بدین شکل
در شکل فواری
منفرجه

والمرة
باشند بهینیت حاده
شکست حاده و فراج را
نموده اند

خواننده اولی
از سبک پندسی
بیتا و به مساوی شدند

۶۲
 مجلس عالی
 کدورت شب بایه
 قفس احوال
 مینو زبان باز
 ریش باده خاست
 غلام حضرت
 سلام
 سلام

عقل مانند کمال در نزد متفلسفین و صوابی که از نفع اطفال در بی بهره مدد در نظر گاهان بیج و سب
صورت قاضی سیر این سبب است آن فالص البه کات آن حضرت که نفعی نه معرفت
حواله بعد از فرموده باند و نفس مقدس خود را بآن بست تو حید نموده مثل تماشا صحر و شمشیر
عجیبه غیریه اضمغات احلام روزی باو بعد از فحش جمیع مطالعات در مطلب باقی که عبارت
از حصول دولت دیدار برکت است که در مرتبه خود مشارکت هیچ چیز را بر نمی تابد و از این
بقبول تفرغ بخود بالید خود را گاهی بخود و گاهی در غیر خود می نماید بوقت عرض نقش دو
باب چشم و حدت چشمه از این نظر است که آن محفل سپهر مشاکل و خلعت از نشاء و در بر کوه گاه
سهر بزار شمع کا فوری بدین می تواند وارد جمله باوندی می آید که صد هزار چراغ را بر سر کوه
نشانند و این سهر تماشا تیان و شش که شمعها با هم در تنویر آنگاه مساوی و همچنین چراغانی می آید
نمایند و در آنچه وضع شمع و چراغ برای آن است و بعد از مردن نیز که انجام آغاز وجود
خیر از این نمیتواند بود حال همه کیاست در چشم صاحب نظر اینکه چیزهای نامفید را چون
نقدش باطله و می آید و هم محض اندیشه شمع افاده در روشنی بهزار شمع نماید و چراغی رجه شد
چراغ بفازه نور بسیار آید بنا علی نادر در عزیز تر از زبان سربا قنیر میسر عبد الغنی که
سپهر بزار شمع و صفوت موطنش با تطبیع شود و علوم حکیمه غیرت نگارخانه نانی و از رنگ
و از دست بر اقل قارش و صرافت فیهن نقادش عرصه روح اخلاطون آتشی و مسلم
اول تنگ باراد و اقباس تجلیات باطنیه بر سطح نیاز نامه عقیدت خاشاکه قنیر که پیش
ما گشوده نهال شوق بر طاف از سر سینه حکمت گنجینه اش مشتعل بر شمعها و متعده محضه احتضار
مشاق سرب کشیده امید از گرم عجم بزرگان و جداول بیوض شمع از باطنی صعدن اندکی عبات
ششان بود در شیلان و عیون فواید کثیره و از شمع خیزد رافت نشان و سبیل الفتولی و چرا
نست که تفرغ و آتشی لطیف جسم خدام ملک احقرم که از کوه که از وانی است
در آنجا که از کوه که از وانی است

[illegible]

کافی باشد پرواز و قسط نال کویر افادات مستقیم از ارباب نظایر عالی بر تو مرحمت بفرماید
مردمان چنانی و بیغیاثی و وحالی آن سرافراشته نامی کافی اندازد ایام اول از میان رخ
در اجزاء خوش قراران با یکدیگر چون نه آغازش توان کرد و چندان با انجام باید رسید باید که در القاء
طرح دعا کار برند و براحتی تطلال را بهم از دست ندهند و آن عبارت است از ذکر هر چه
مناسب بخیر می باشد که بنای مسوده کتب بر آن داشته آید و این حسن همه شریست
و در مقام حاجت افتد باریاد تشبیه و تشبیه کن اعظم را ملحوظ نماید یعنی وجه تشبیه دوم بر تشبیه
خاص نامش سمجست همه چیز را تشبیه ساخته تشبیه بر آگاهی مضاعف سازند چون قبل فلک
با صفت تشبیه گاهی موصوف چون مصروف حقیقی و اضافت سوامی تشبیهی نیز میباشد که
و در تمام عبارت که بعد دعا باشد رعایت همان چیز که باعث سهولان اراد ال است بهترین
سختن است و خانه نیز همین صنعت می باید کرد و برای مثال رقع نوشته می آید همین است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْكَافِرُ الْأَشْرَارُ الرَّقْعَةُ فِي طَلَبِ خَمْسَةِ سُبُوْرَةٍ تَأْخِيرٌ بِالنَّارِ
زین تاج خود رشید را با باد سیاه بال شب بقدر سرعت از بالای آتش قطرات
مقدار ساخته بیض من صدوق را برومی کاری آر و جود و نور و قبول از زبان عالم
بیضمه در سر شکل تا جداران روزگار باد میرزا محمد علی پسر مرزا ابوالحسن صفایانی که بر فاقیت
ایام زندگانی ایشان شک عید نور و زیست و ستان عمر بالیدگی بهارستان سال
تحا قبول آتش خیرت در جگر فروزامروز صبحی از جامی و بیض مرغ سبز وار بدست آورده لکه
کنایه بجایمان اندازد و بتکار که همسم همسم دانسته پس کجگوئی خوشتر شد لیکن تشبیه
معلوم نیست که بشهر خیاله کرده است که این قدر چون خرد و سان جدید را آدمی کردن
شدیده راه رو ندیده است یا تشبیه تاک بسیار آوردن شیوه اجلات مستطر لفظ هستند
یا سینگان گلشن نسل اشرف زمین باشند اگر وقت مردن آبشار پدر در ریخ میدارد زنا که

مستحقان و فاضلین است که ما را به

غلام حضرت سلمہ قادری
سنگھما تو ایسا بندہ
نہیں سے سنگھما جان
جان و آجما رج جو
محبہ لغیم ہم
۱۷

40

مراد شاه خاوند
شاه صاحب و قاضی الصفا
و بیست خاوند میر صاحب
حسین بیست و یک نفر
دیگر هم از اعلا حضرت
میر صاحب

12

منه

سیاراقی ۱۹

حضرت سید محمد علی

علاقہ

11

لا

١٢٠

حضرت سید

2

[illegible]

۴۴

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

[illegible]

[illegible]

۱۷۴۰
 ۱۷۴۱
 ۱۷۴۲
 ۱۷۴۳
 ۱۷۴۴
 ۱۷۴۵
 ۱۷۴۶
 ۱۷۴۷
 ۱۷۴۸
 ۱۷۴۹
 ۱۷۵۰
 ۱۷۵۱
 ۱۷۵۲
 ۱۷۵۳
 ۱۷۵۴
 ۱۷۵۵
 ۱۷۵۶
 ۱۷۵۷
 ۱۷۵۸
 ۱۷۵۹
 ۱۷۶۰
 ۱۷۶۱
 ۱۷۶۲
 ۱۷۶۳
 ۱۷۶۴
 ۱۷۶۵
 ۱۷۶۶
 ۱۷۶۷
 ۱۷۶۸
 ۱۷۶۹
 ۱۷۷۰
 ۱۷۷۱
 ۱۷۷۲
 ۱۷۷۳
 ۱۷۷۴
 ۱۷۷۵
 ۱۷۷۶
 ۱۷۷۷
 ۱۷۷۸
 ۱۷۷۹
 ۱۷۸۰
 ۱۷۸۱
 ۱۷۸۲
 ۱۷۸۳
 ۱۷۸۴
 ۱۷۸۵
 ۱۷۸۶
 ۱۷۸۷
 ۱۷۸۸
 ۱۷۸۹
 ۱۷۹۰
 ۱۷۹۱
 ۱۷۹۲
 ۱۷۹۳
 ۱۷۹۴
 ۱۷۹۵
 ۱۷۹۶
 ۱۷۹۷
 ۱۷۹۸
 ۱۷۹۹
 ۱۸۰۰
 ۱۸۰۱
 ۱۸۰۲
 ۱۸۰۳
 ۱۸۰۴
 ۱۸۰۵
 ۱۸۰۶
 ۱۸۰۷
 ۱۸۰۸
 ۱۸۰۹
 ۱۸۱۰
 ۱۸۱۱
 ۱۸۱۲
 ۱۸۱۳
 ۱۸۱۴
 ۱۸۱۵
 ۱۸۱۶
 ۱۸۱۷
 ۱۸۱۸
 ۱۸۱۹
 ۱۸۲۰
 ۱۸۲۱
 ۱۸۲۲
 ۱۸۲۳
 ۱۸۲۴
 ۱۸۲۵
 ۱۸۲۶
 ۱۸۲۷
 ۱۸۲۸
 ۱۸۲۹
 ۱۸۳۰
 ۱۸۳۱
 ۱۸۳۲
 ۱۸۳۳
 ۱۸۳۴
 ۱۸۳۵
 ۱۸۳۶
 ۱۸۳۷
 ۱۸۳۸
 ۱۸۳۹
 ۱۸۴۰
 ۱۸۴۱
 ۱۸۴۲
 ۱۸۴۳
 ۱۸۴۴
 ۱۸۴۵
 ۱۸۴۶
 ۱۸۴۷
 ۱۸۴۸
 ۱۸۴۹
 ۱۸۵۰
 ۱۸۵۱
 ۱۸۵۲
 ۱۸۵۳
 ۱۸۵۴
 ۱۸۵۵
 ۱۸۵۶
 ۱۸۵۷
 ۱۸۵۸
 ۱۸۵۹
 ۱۸۶۰
 ۱۸۶۱
 ۱۸۶۲
 ۱۸۶۳
 ۱۸۶۴
 ۱۸۶۵
 ۱۸۶۶
 ۱۸۶۷
 ۱۸۶۸
 ۱۸۶۹
 ۱۸۷۰
 ۱۸۷۱
 ۱۸۷۲
 ۱۸۷۳
 ۱۸۷۴
 ۱۸۷۵
 ۱۸۷۶
 ۱۸۷۷
 ۱۸۷۸
 ۱۸۷۹
 ۱۸۸۰
 ۱۸۸۱
 ۱۸۸۲
 ۱۸۸۳
 ۱۸۸۴
 ۱۸۸۵
 ۱۸۸۶
 ۱۸۸۷
 ۱۸۸۸
 ۱۸۸۹
 ۱۸۹۰
 ۱۸۹۱
 ۱۸۹۲
 ۱۸۹۳
 ۱۸۹۴
 ۱۸۹۵
 ۱۸۹۶
 ۱۸۹۷
 ۱۸۹۸
 ۱۸۹۹
 ۱۹۰۰
 ۱۹۰۱
 ۱۹۰۲
 ۱۹۰۳
 ۱۹۰۴
 ۱۹۰۵
 ۱۹۰۶
 ۱۹۰۷
 ۱۹۰۸
 ۱۹۰۹
 ۱۹۱۰
 ۱۹۱۱
 ۱۹۱۲
 ۱۹۱۳
 ۱۹۱۴
 ۱۹۱۵
 ۱۹۱۶
 ۱۹۱۷
 ۱۹۱۸
 ۱۹۱۹
 ۱۹۲۰
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۹
 ۱۹۳۰
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۹
 ۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹
 ۱۹۶۰
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۵
 ۱۹۶۶
 ۱۹۶۷
 ۱۹۶۸
 ۱۹۶۹
 ۱۹۷۰
 ۱۹۷۱
 ۱۹۷۲
 ۱۹۷۳
 ۱۹۷۴
 ۱۹۷۵
 ۱۹۷۶
 ۱۹۷۷
 ۱۹۷۸
 ۱۹۷۹
 ۱۹۸۰
 ۱۹۸۱
 ۱۹۸۲
 ۱۹۸۳
 ۱۹۸۴
 ۱۹۸۵
 ۱۹۸۶
 ۱۹۸۷
 ۱۹۸۸
 ۱۹۸۹
 ۱۹۹۰
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۹
 ۲۰۰۰
 ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲
 ۲۰۰۳
 ۲۰۰۴
 ۲۰۰۵
 ۲۰۰۶
 ۲۰۰۷
 ۲۰۰۸
 ۲۰۰۹
 ۲۰۱۰
 ۲۰۱۱
 ۲۰۱۲
 ۲۰۱۳
 ۲۰۱۴
 ۲۰۱۵
 ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷
 ۲۰۱۸
 ۲۰۱۹
 ۲۰۲۰
 ۲۰۲۱
 ۲۰۲۲
 ۲۰۲۳
 ۲۰۲۴
 ۲۰۲۵
 ۲۰۲۶
 ۲۰۲۷
 ۲۰۲۸
 ۲۰۲۹
 ۲۰۳۰
 ۲۰۳۱
 ۲۰۳۲
 ۲۰۳۳
 ۲۰۳۴
 ۲۰۳۵
 ۲۰۳۶
 ۲۰۳۷
 ۲۰۳۸
 ۲۰۳۹
 ۲۰۴۰
 ۲۰۴۱
 ۲۰۴۲
 ۲۰۴۳
 ۲۰۴۴
 ۲۰۴۵
 ۲۰۴۶
 ۲۰۴۷
 ۲۰۴۸
 ۲۰۴۹
 ۲۰۵۰
 ۲۰۵۱
 ۲۰۵۲
 ۲۰۵۳
 ۲۰۵۴

[illegible]

از دیگران خواهد بود کاری که خواهد کرد و زودتر از خود و با خجسته خواهد رسانید و خواهی بود
 خواهد شد فقر و محرومی و تحریر او از کسانیکه در کاهوت کمتر از واقع شده باشند بیشتر خواهد بود
 و سواسی علم در هر صفا عینیکه اختیار خواهد نمود و خیر هم پیشگان گفته خواهد شد هرگاه این
 بر ثبوت پیوسته لازم آمد که بعضی اشخاص در این والدینشان با علم گرفتند داشته اند
 یا در صغر سیم و ندیا از بی زاری طفل را بعلوم نسیم و ندیا پدر بمجوسی سفر اختیار کرد و طفل را
 صحبت اطفال بازی گوشت بهیم بسیار کسب علوم بار نمایند و بصناعات و دیگر متوجه شوند
 مثل ساختن شمشیر یا توپ یا هر یک که بخواهند و یا سواد آنهارا یا هر یک که بخواهند و یا سواد آنهارا
 یا قصه خوانی یا مصاحبت پیشگی و این چیزها را و بسیار و زنی خود و مانند و همین چیزها
 بر ترقی شود و ترقی ایشان بعلت بیهوشی امیر و او و مهر با این امیر بعلت اینها بیهوشی
 امیر که شوق غنا داشته باشد و از باب این مصاحبت از دولت او بهره اند و فرزند و و
 این فرقه دیگران بخند مات دیگر ما مور باشند و بیرون اند و او که یکی از مصاحبان او که بداند
 شصت باشد یا دیگر که در میان این دفتر بشماره کمی ملازم او و بصفت کفایت شمار می
 و فارسی موصوف بود بدرجه نیابت او برسد و محسود دیگران گردد و در میان بعضی فضیلت
 قاضی مفتی شوند و بعضی مدرسه بیاورند و از سر کار او وجه معاشی بایشان میشود و و
 و مفتی و هر که با آنها همه از اتباع نائب گفته شوند و مدشان بقناعت موصوف و قاضیان
 از امر او و سافا فائده بقدر معاش صورت بند و تا از خوراک پوشاک ضرورتی بمقتضی فکر
 بیشترند و هر چه زیاد بران باشد بر تلامذه قناعت نمایند و مقدار دستمزد بیهوشی یا از آنچه
 رسمی لباس کنند و را کافی افتد باشد که بعضی از این جماعت مبتدی و بعضی بخصب فضیلت
 نزدیک بعضی فارغ از تحصیل باشند و چون حال این اشخاص چنین باشد لا محاله لازم آمد که
 نه نگذاران نائب آن امیر از ایشان تمویل تر باشند و مقربان بطریق اولی هر چند همه امی هستند
 و بصناعات دیگر آشنا پس عاقل کمال دوست یاباید که علوم را بر پایه لذات روحانی و دینی

علو ذات بدانند و دولت را سبب لذات بدنی و معتقد تفوق لذات روحانی بر حظوظ جسمانی
 باشد اگر بعد اطمینان از لذات نفسانی بهجت تحصیل حظوظ بدنی بهم بگردد و مضایقه نذر و در
 صورتیکه سببی از استیجاب در عالم خود سالی نافع کشف شود نیز به پادشاه و در جوانی نیز آن قدر فرصت
 دست ندمد که این نعمت نخلخت حاصل کند صفات نخست عاواش پسندیده از صحبت بزرگان
 و کلام آنها فرا گیرد یعنی هر چه بیان شخص را فزون کند اختیار نکند بلکه خدا آن استعمال نماید بداند که
 از مقررات اطباءست که علاج مریض بصد آن کنند لیکن این چیزها که غایت کمال تحصیل علم نیست
 بهجت در وقت عدم حصول فرصت برای تحصیل است الا اینکه بهمانست که علم با مریض
 زیر که جمع بودن این صفات در شخص علم شایسته آنست که معند و قی از دنیا بر کرده باشند
 هر چند آنرا دوست تر از چیزهای دیگر دارند لیکن دوست گرفتن آن بالغ بر صفت و محبت صافی
 با وینهارست و صاحب علم معدن طلاهای احمد ماند بدیهی است که خالی کردن صند و رون دنیا
 زودتر صورت بندد و چونیکه باقی ماند لائق احراق است و از معدن هر قدر زودتر که بگذرد
 کم نشود و امید ما منقطع نگردد همچنین ممکن که مرد بی علم در صحبت بزرگان عادت آنها گیرد و چون
 در صحبت بدان نشیند زودتر تحصیل ایشان در خاطرش متکثر شود و صاحب علم هر چه
 پسندیده او باشد با آن بزرگوار بود و ملکاتش هم بمنزله طبیعت گردد و ترک فضائل نکند
 شب و روز با بدان نشیند بلکه بدان از فیض قرب او مبدل بر نیکان شوند اما عقل خدا داد
 شرط ثابت و الا مرد صاحب علم بدتر از بی علم است و حقیقت او حقیقت استری خری
 باشد که کتب را بران بار کنند و اگر کسی بگوید که صاحب عقل را علم آموختن چیز ضروری گوئیم که
 شخصی شوق تیر انداختن کرده باشد و درین صناعته ضرب المثل گردد و محال است که
 با کمال غاظر خود او و همچنین تیر خوب بهم نرسد تیر را چنانکه باید بیند از و از نشانه بگذرد
 و همچنین کسی که تیر کمان نباشد و مشتاق نباشد و استاد هم اسرار این صنعت
 ما و نداند تیر انداختن او بصفتی که قابل تیر نباشد امکان ندارد و همچنین عاقل بی علم

و احقر از ان تطویل بلاطائل است چه برای مثال نزد صاحب طبعان یک قعه باشد
 و از مکتب رقعات مقصود محرومی انداز مکتب رقعات بود هست و آن از یک قعه
 حال صاحب فهم شود و عدول از نقطه مفرد خبر دادن طالبان فن است و حسن آنست
 که این طرز در روش مقبول طابع است **ایمان اول از شربت چهارم**

عذاب لیان ساز شستمان بفرات بنان کیست باش رس ساج و تکل و کل
 دم فاکلا و آلن نیچ قوای شوک قاش در با کوزه مشج لیکر کلک نیلک کیش
 بویون بزرگ بوزون یغیت یوز ویرری ورا بوزنک و دوات بل ریش ناوون
 ریل نابز بوزنک و لک بزرگ شود از قه تش بوش بنینس ایک
 کاتب کوکول کد با بوز رچ سونگلک ناوون تسایلن یک قول و لیک
 شید بازق و لیکلنا بزاق سخان قوچاق و قولتون کف قارین کش
 گوشت نوک ام شک سگ یک ششک بین بوش نادره و ناز این آب
 گوشت نوک ام شک سگ یک ششک بین بوش نادره و ناز این آب
 مرغو شتاب کشل رجب جونی سح شفره کش سخا قوغوم نوششان شوک
 کلان رام ایست گیس دات لسات مساد تشوک قان
 لوبخ بوز بزارب سجد بولب اسراک زوگ بارنس زوی نوکوز
 کوخ اود و اوئی و لک سیخان کدی گنهن قوی منخ پیچی نویم
 نور قعه کوخ قوت مرک قو سولقه دیم چو کوز غل چو زانک براق نم
 قنات رپ قوینوغ دم بوزی بیز نوکوز با بوز ارسلان ریش یوزان
 لیف یوزه رتش پیپ شیش اینک نیخ آوجوق و اوچاق ناوون
 سوبت ریش ایمان لغوز توکوز گن اینت تشوک سوب با قرووت

قوله و عدول از نقطه مفرد
 یعنی عدول از نقطه مفرد
 و تمام قعه است از عذابان طرز
 که این طرز در روش مقبول طابع است
 عذاب لیان ساز شستمان بفرات بنان کیست باش رس ساج و تکل و کل
 دم فاکلا و آلن نیچ قوای شوک قاش در با کوزه مشج لیکر کلک نیلک کیش
 بویون بزرگ بوزون یغیت یوز ویرری ورا بوزنک و دوات بل ریش ناوون
 ریل نابز بوزنک و لک بزرگ شود از قه تش بوش بنینس ایک
 کاتب کوکول کد با بوز رچ سونگلک ناوون تسایلن یک قول و لیک
 شید بازق و لیکلنا بزاق سخان قوچاق و قولتون کف قارین کش
 گوشت نوک ام شک سگ یک ششک بین بوش نادره و ناز این آب
 گوشت نوک ام شک سگ یک ششک بین بوش نادره و ناز این آب
 مرغو شتاب کشل رجب جونی سح شفره کش سخا قوغوم نوششان شوک
 کلان رام ایست گیس دات لسات مساد تشوک قان
 لوبخ بوز بزارب سجد بولب اسراک زوگ بارنس زوی نوکوز
 کوخ اود و اوئی و لک سیخان کدی گنهن قوی منخ پیچی نویم
 نور قعه کوخ قوت مرک قو سولقه دیم چو کوز غل چو زانک براق نم
 قنات رپ قوینوغ دم بوزی بیز نوکوز با بوز ارسلان ریش یوزان
 لیف یوزه رتش پیپ شیش اینک نیخ آوجوق و اوچاق ناوون
 سوبت ریش ایمان لغوز توکوز گن اینت تشوک سوب با قرووت

قوتی کسای چاک و سوزنه نیور نان گنج ثانی نین چو چون نیریش
 ایشی ششیت بیم افغ کیم کاشوب اس متاق کیش روشن تانی و قیلای
 پاک چوله رانشد بولیان دابل ایشیان رازا باغ ونب چلکبان
 ونب ریک بویان کیم قزل خرس یاشیل زبس کون دو بک
 ساری و ساریخ درز قرا باس اق دیفس کون کلف ای مام
 قویاش باقایدوز رختا نراق کاخ کیل داب اوشت ششاد و بک
 توگوم حالس قیلچ ریشش قاجو ای قسی ازان یعنی راست یانی نایک
 اون ریت بچاق وراک چاقو و کاج قلقان ریشش بوش اوزم
 کات آله بیس ساقی مادد ازمت دوه مانتار رانا اوکوز و لا و نه
 ناشما و بیانشان قاز بوز نهاده فاون بزوبخ خیلایع آله نیریش
 باکرشته راسفا اوی و اوذ و او ناک بلایق قاپو و بوسا و ایشیک و دام
 باب پاخته را اود قوی پنج توذ و ق ضیج آریغ برهن قاریداش
 وقاز وانش و آقا و اقا ردارب آگاهان لیکن کلان و ایگانی لیکن خرد انا و نه
 انا و دام ایگانی و باجی ریا و خ ایا همان لیکن کلان و سیکل نیر لیکن خرد
 نقایع مع و بلایخ دیک زینک اوشقه رهوش از و او و قین نیر اخیج و عجم
 و اخیج و سیم و سوزنه و خاتون بهمان لیکن سیم و سناخ مدرم و لیله و بطلان
 لیکن سوزنه و کوزگان داماد قو و اربخ فاین انا سوز قیر و تخد قنا
 لاخ نیرنه ایگانی اوشقه را گویند یعنی شوهر خواهر او خلان او غول او غلی
 انا قاز وانش مع سیکل ردارب نیر قین قاز وانش نیر ردارب برکی
 و داج برکی توذ و دژت نیر راج شق و بانس جنب الی شش
 نقه سکرشته نقه نیر اونی بد بانی اونی براون ایکی و اونی اونی

۷۸

شش که ترا
 خوشتر است که نیک
 و اول در روز و نه
 نیک و خانی که نیک است

[illegible]

توسعه
نظام
استقرار
توسعه

لیکن داخل ام یانیت
بکوری که گویند که
تکلیف یا محدودیت را که
در این زمینه می بینیم
ما قاضی غلام صغیر
سکه امه کفاسه
نسخه باغ بهرام
در بعضی قوانین ملی
باید دست که امر
عمل است

امرت باید که از مصدر ماق و در نود و ده علامت صیغ در آخر ام آرند و باضی چیز نمی آید که بخاطر
 میفرموده است اینها را آخر ام باید افزود و در مضارع اگر نایب باشد پس این بعد ام باید آورد و اگر صاحب
 پس بعد مکس و اگر تکلم پس بعد ماس میفرایند و در جمع غائب لامه بعد ماس و در جمع حاضر
 پس نیز بجای سین و در حدان سنگم پس بعد ماس و در جمع متکلم پیغمبر بجای مین و نهی حاضر غائب
 منفرد باشد یا جمع زیادت میم در آخر ام حاصل آید گویا کوچی بعد ام علامت اسم فاعل
 و چمی نیز بعد هر چیز علامت فاعل و گان و میش پس بعد ام علامت صفت مشبیه
 و علامت مجهول که مفعول از آن بهر سه فاعل لام بود یعنی هر مصدر و صیغه متعدی که
 لازم ساختن آن خواهند فاعل لام بعد ام میفرایند و هر مصدر لازم که متعدی ساختن
 آن در خاطر باشد یا نه ام و مان مصدر آن یکی از این چیزها بیارند و از آن مصدر متعدی
 قرار داده صیغ درست نمایند و علامات مذکور هئیت است و غور و و کوز و
 لاوت و لوز و ووز و قاف و غین و چمی کاف تازی عجیب ترکی که باشد
 و همچنین سلسله که مبدل شود باز تازی معجمه و همبرین خط تابا و ال تبدیل پذیرد
 و لوق و لیت بعد اسم علامت حاصل بالمصدر است و بعد مصدر علامت فاعل
 و قاف و غین هم بعد ام علامت صفت مشبیه است و در ترکی جمع و تشبیه و مونث و مذکر
 مثل فارسی باشد و اضافت بتقدیم مضاف الیه بر مضاف چون هیات کون و
 بر هم گیلیان یعنی روز عید و آمدن مجید و در ضارفت مضاف مقدم آید چون الستی
 یعنی کار او و ایشتم یعنی کار من و ایشتم یعنی کار ما و ایشتم یعنی کار تو
 و ایشتم یعنی کار شما و غینک یعنی نیز و برین مقام برای تاکید آرند مانند زید
 غینک ایشتم یعنی زید را کارش و غینک ایشتم یعنی غینک را کارش و غینک ایشتم
 ایشتم یعنی غینک را کارش و غینک ایشتم یعنی غینک را کارش و غینک ایشتم
 با افعال و میسر با اسم استعلا باید اگر چه در و برای جمع مشکلمست و مو برای استفهام

[illegible]

615.05

ایده و سبب و مالی یعنی نیز کج کجاف فارسی یعنی مجوز الی الف با هر معنی مستحکم و مانند اندکی میلی
ایکسا قالمغای من یعنی بغیر من می نامم و کیلک یا حیم یا زوی یعنی بخیر و درین مرتبه
و مبسطنی اگر آید مثل کیلک یا حیم یا زوی که و معنی در و بر و با و را و سنگ یا حیم یا زوی که
یعنی باشا و اسکا بار و اوّل لا اگر با آنها و سنگ یا حیم یا زوی که با او و اوّل لا اگر
انها را و بولانری و مولانری ایشان او و بولنی و بولنی سفردان و زنی تلویشنی
شمالا و بولنی ملویشنی نهاده هر چه درین کتاب نال چون هوای خیل بخند نوشته شده بهتعال
قلب مکنون و تطبیق ارقام محاسبان بر جز و حیکه در است آن کی و نهانش نیز است معلوم نماید و

فصلنامه علمی و پژوهشی
مطالعات تاریخی و اجتماعی
پیاپی ۱۰، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۸

ق ۱۲
ن ۳

DUE DATE

۲۹/۵/۲۰۲۲

--	--	--	--

